۱

شیر شاه سوری

مولف : ـ عثمان صدقی

بموافقت ریاست تعلیم و تربیهٔ وزارت معارف
طبع و نشر یافت

۱۳۱۷

کابل ـ مطبعهٔ عمومی طبع اول



شهنشاه افغان درهندوستان اعلیحضرت شیرشاه سور

اهداء

این رساله شرح مختصر یست راجع بیکی از کشور کشا یان مدنیت پرور افغان، اعلیحضرت شیر شاه سوری که مملکت پهناور هند را چهار قرن قبل مثل اجداد خود دوباره قلمرو حکمرانی افغانیان ساخته کلاه افتخار ما را باسمان غرور رسانیده و تاج مباهاتی تا امروز بر تارک ما افغانیان پاینده از گرد انیده.

بلی همینکه هر افغان در زمین هند امروز قدم میگذارد آثار عمران و مدنیت اجداد را مشاهده میکند از قبیل سرک بزرگی که از بنگاله تا آب سند میرود رهتاس خورد، شیر گره و شیر کوت، دهلی جدید، دیوان خاص، مسجد، قلعه کهنه شیر مندل، لال درواز ه وغیره. علاوه بران اصلاحات اداری و زراعتی او نیز برهان قاطع محسوب میشود. اینست که بیگانه و دوست عیسوی و محمدی تا امروز در منقبت آن شاهنشاه افغان با نگلیزی، اردو و فارسی وغیره رساله ها و کتابها نوشته اند.

اما افسوس که صفحات مهم آن شاه شیر گیر را جوانان وطن عزیز هنوز طوریکه باید وشاید توضیح ننموده اند. لذا درصدد برآمدم که این غفلت را درضمن تحریر یك رساله هم اگر باشد از ناصیهٔ برادران خود بزدایم.

مخصوصاً عصر المتوکل علی الله اعلیحضرت محمد ظاهر شاه که عصر احترام و تقدیر از لسان و تاریخ ملت است، احساسات اینخادم را قوت بخشیده بقدر طاقت ذهنی و سرمایهٔ فکری باحیای نام و نشان اجداد خود کوشش کرده حقوق فرزندی را ادا کردم. همین که باتمام این رسالهٔ ناچیز موفق برآمدم ؛ این موفقیت مرا جرئت داده که شرح مفاخر وطن و اجداد خود را بعد ازین نیز یك یك برشتهٔ تحریر بیاورم اینک به همین سبب آنرا بنام نامی کشور کشای دلهای نزدیک و دور پادشاه جوان و علم پرور خود اهدا نموده وظیفهٔ بزرگ ملی دیگر را نیز ادا می کنم. «عثمان صدقی»

مقدمه

شرح حال شهنشاه مشهور افغان (اعلیحضرت شیر شاه‌سور) درهند ازچندین‌سال عواطف مرامجذوب‌نموده بود ؛ هرگاه‌راجع بسوریهاو افغانها درهند ، گفتگوئی درمیان میآمد دقت مخصوص مراجلب میکرد . زیرامن از مدتیکه باحوال این شهنشاه اولو العزم افغان اطلاع یافته بودم باذوق سرشار درپی تکمیل معلومات‌خود کوشیدم . خلاصه بعد ازانقضای دوسه سال نوته‌هائیکه ازهرجا وهر کتاب بدستم افتاد جمع کرده بالاخره بتذکرهٔ مختصر اعلیحضرتش موفق شدم ؛ وبرای اینکه هموطنان صاحب ذوق خودرا عجالتاً از تفحص وارهانم نوته‌های‌مذکور را با قلم شکسته برشتهٔ تحریر کشیده بصورت کتا بی درآ ورد م . واینك بعض کتبیکه بیادم مانده ودرتحریراین کتاب ازآنهااستفاده شده‌است بعرض میرساند :

تاریخ فرشته مولفهٔ مولانا محمدقاسم طبع لکنهو .

مفتاح التواریخ مولفهٔ توماس ویلیم بل انگلیس طبع لکنهو .

سیرالمتأ خرین مولفهٔ منشی غلام حسن .

تحفة الکرام تالیف میرعلی شیرقانع طبع‌مطبعهٔ ناصری هند (۱۳۰٤ ق) .

تاریخ سلطانی مولفهٔ سلطان محمدخان افغان طبع بمبئی .

تاریخ خورشید جهان مولفهٔ شیر محمدخان افغان طبع لاهور .

جامع التواریخ مولفهٔ قاضی فقیرمحمد .

مخزن افغانان مولفهٔ نعمت الله ابن‌حبیب‌الله‌هروی قلمی کتب خانه ملی .

تاریخ رشیدی (جلددوم) مولفۀ میرزاحیدر نسخۀ قلمی کتب خانه ملی .
طبقات اکبری مولفۀ نظام الدین احمد هروی طبع لکنهو .
تاریخ دول اسلامی (ترکی)مولفۀ پاول طبع استانبول
واقعات دارالحکومت دهلی مولفۀ بشیراحمدخان دهلوی طبع دهلی(اردو).
مجلات کابل.
بهار عجم مولفۀآن اند رام مخلص.
جام‌جم هندوستان مولفۀ میرزا سید علیخان وقارالملك طبع بمبئی .
فهرست‌مقامات‌هند(اردو).
شیرشاه سوری‌مولفۀ ذوالفقارعلیخان‌طبع‌لاهور .
تاریخ هند مولفۀ ایلیوت .
هستورین هستری طبع لندن .
آکسفورد هستری آف اندیامولفۀ سمث طبع آکسفورد .
انسایکلوپید یای اسلام.
انسایکلو پیدیای بریتا نیکاطبع (چهار دهم)
کمبرج هستری‌آف‌اندیا.
شارتر کمبرج هستری آف‌اندیاطبع ۱۹۳٤.
شارت هستری آف اند یامولفۀ ویلر طبع‌لندن .
تاریخ افغانستان مولفۀ کالونل ملیسن طبع لندن .
اکبر مولفۀ کالونل ملیسن طبع آکسفورد .

بابر مولفهٔ ستنلی لینپول طبع آکسفورد .

تاریخ مختصر هند مولفهٔ دانیل لارازو ن طبع مدراس

مغل امپایر مولفهٔ جعفر طبع پشاور (۱۹۳۶ ع) .

(غیره)........

بالاخره با وجود نارسائی تاجائیکه از مآخذ فوق استعانت نمودم فرو گذاری نکرده کتاب هذا را ترتیب و با قلب پر امید بنام (شیرشاه سوری) تقدیم جامعهٔ خویش مینمایم. البته استادان فن و فضلای ادب در تصادف با جملات ناموزون و الفاظ غلط بر نوکاری نویسنده خواهند بخشید .

«ع صدقی»

بسم الله الرحمن الرحیم

شیرشاه سوری

فصل اول

سوریها وهند

پیش ازآنکه راجع به سوانح اعلیحضرت شیر شاه افغان سطری چند بنویسیم لازمست ایالت سور واصل طائفهٔ سوریرا مختصراً بعرض رسانیم :منطقهٔ که دربین سواد وباجور تاقصبهٔ سوی طولاً ، وازحسن ابدال تا کابل عرضاً واقع شده است ماوای چندین طائفهٔ افغان می باشد که طائفهٔ (سور) یکی ازآنهاست . این فرقه ازنسل سلاطین غور وقراریکه مشهور است پسریکی از شاهان غوری موسوم به محمدسوری درازمنهٔ سابق ازمسکن اصلی خارج وبه (روه) که ماوای طوائف دیگرافغانها بودآمد. درمیان این طائفهٔ افغان رواجی بودکه دخترخودرا به بیگانه ها نمی دادند ، ولی بااینهم یکی از روسای قوم پس ازوقوف براصل ونسب محمدسوری دخترخودرا بااوازدواج کرد. ازینجاست که اولادمحمدسوری در تاریخ بنام افغان های سورياد می شوند .

حال برمیگردیم بمطلب :

درغرب وقتیکه رنسانس ازاطالیه شروع شده سرتاسر مملکت فرانسه وجرمنی را فرا گرفته واثرا تش تاانگلستان رسیده بود شرق هم خالی ازحادثهٔ نبود . اگرچه

درحصهٔ شمالی هند سلطان سکندر لودی حکمروائی داشت امادرباقی حصص آن یك انقلاب واغتشاش درجریان بود.

آرموند کارل (۱) میگوید : «هر وقت وهر کجا زمام تقاضای اشخاص سیاسی دارد.» واصلاً که درهمچو موقع نازك زمانه بوجود یك قائد سیاسی ضرورت داشت. این بود که شاهنشاهی مانند شیرشاه افغان پیداشد که درطرز سیاست اکبر کبیر اورا تعقیب میکند.

بعدازمرگ ابراهیم لودی سلخ جمادی الثانی سنه ۹۳۲ هجری (۱٤ اپریل ۱۵۲٦ م) (۲) آخرین شاه این سلسله، آتش انقلاب سرتاسر مملکت وسیع هندرا فرا گرفته خانه‌جنگی درهرطرف ملك برپا وامنیت اخلال شده بود. انطفای این شورش برای بابری‌ها وقت زیاد گرفت تاتوانستند حکومت ازدست رفته را درجائیکه اهالی بغاوت کرده بحال خود برگشته بودند، قایم کنند. سترلن‌پول (۳) میگوید : «دراکثر حصص دوردست که قوای مغلی کم‌کم شناخته می‌شد تعداد زیادی ازافسر های افغانی قوه داشتند.

واین اشخاص هنوز فراموش نکرده بودند که چند سال قبل شاهان دهلی افغان بوده اند» (٤) درینوقت بود که آتش غیرت در قلب شیر خان مشتعل شد، مشارالیه ابتدا بطور مستخدم مغلها پیداشده رفته رفته مصاحب وبالاخره آقای ایشان گردید.

این شخص فوق العاده نواسهٔ ابراهیم خان‌سور ملقب به «شیرالاجل» بود (۵) که درعهدسلطان بهلول‌لودی بطرف‌هند عزیمت کرده بود. ابراهیم‌خان

---

(۱) Armond Correl

(۲) این تاریخ را بعضی ۷رجب ۹۳۲هجری و۲۱ اپریل۱۵۲٦ عیسوی نوشته اند.

(۳) Mr.Lanepoole

(٤) شیرشاه سوری مولفهٔ ذوالفقارعلیخان (۵) تاریخ دول اسلامی مولفه پا ول

درابتدا به تجارت اسپهای تر کستانی که درهند بازار خوبی داشت پرداخته و بدین‌وسیله تهیهٔ معاش می نمود . اماچون طبعاً مائل‌این کار نبوده ذوق فطری او رابسوی نظام و عسکریت می کشانید بزودی این عمل راترك گفته با پسرش حسن خان سور بملا زمت جمال خان سرانگ خانی بسلك عسکری داخل شد . سلطان بهلول شخص مدبر وهوشمندی بود . این‌شاه افغان های معتبر وکار دان رابهر جانب حا کم میساخت‌و آنها راتا می‌توانست متحد میگرد انید. ازین باعث حکومت افغانی تا نیم قرن بعد از مر گ سلطا ن بهلول نیز در مملکت و سیع هند د وام داشت .

تاریخ تولد شیر شاه بطور صحیح معلوم نیست(۱)ولی‌اینقدرمحقق است که‌در اواخر قرن پانزده عیسوی پا بعالم هستی گذاشته است .اسم شیرشاه (فرید)و اسم‌پدرش حسن‌خان بود.پدر حسن‌ابراهیم‌خان‌نام‌داشت وطو ریکه گفته آمد یم و ی افغانی بود که د رعهد سلطان‌بهلول‌لودی‌ملا زمت یکی ازامرای سلطان‌مذکو ر (جمال خان) را اختیار وچند گاهی درحصار فیروزه (شهر یست درا نباله‌از توابع صو بهٔ پنجاب د رمشرق رودجمناو بغرب‌شمال‌دهلی کا ئن بوده وآنرا شهنشاه فیروز شاه برادر زادهٔ محمد تغلقشا ه در سنه ۱۳۵۶ ع بنا کرد ه است (۲) و پرگنهٔ نارنول بسر برد ، چون سلطان بهلول‌در گذشت‌و پسرش‌سلطا ن سکندر سریر آرای سلطنت هند گردید (۳) جما ل خان یکی از امرای صا دق خود را

(۱) دکتورهراس‌استا دتاریخ عتیقه شناسی بمبئی‌تولد شیر شاه رادرحدود۱۴۸۶ م‌احتمال میدهد . همچنین‌مولف کتاب مثل امپایراین این سنه را تائید کرده مسقط‌الراس اورا حصار فیروزه نوشته‌است(ص ۵۰مولفهٔ جعفر طبع پشاور)

(۲) شماره (۹) سال (٤) مجله ادبی کابل صفحه (۲)

(۳) سکندرلودی یکی ازبزر گترین سلاطین افغان درهندا ست که‌در سال ۸۹٤ هجری جلوس‌نموده ؛تا ۹۲۳ هجری بانهایت کامگاری سلطنت راند .

بحکومت جونپورمقرر نمود . جمال خان هم به نوبت خود از ملازم دیرین یعنی حسن خان سور دستگیری کرده یکی از توابع بهار (ساسرام وخواصپور) را با و سپردوپانصد سوار رادر همرکابی اومقرر ساخت .

حسن خان پدر شیرشاه هشت پسر (۱) ازچهار زن داشت . ولی صرف فرید (شیرشاه)ونظام‌خان برادرعینی و مادرایشان افغان بود ومابقی برادران آنهااز کنیزکان‌هندی‌متولد شده‌بودند میل ورضای خاطرحسنخانرازن دیگرش مادر سلیمان بیشتر ازمادر فرید جلب کرده بود. این بود که حسنخان بحال ایندو فرزند توجه زیاد نداشت . اخیراً فرید از پدر خاطر گران گردیده بطرف «جونپور» عزیمت نموده بادوست قدیم پدر خویش جمالخان پیوست .

پدرش چند مرتبه از جمالخان خواهش کرد فرید را باو بفرستد ، زیرا حسنخان نمیخواست فرید از تعلیم بی بهره بماند . ولی فرید راضی نشد که نزد پدر برود.کافیه را بادیگر حواشی وکتب خوانده گلستان ، بوستان وسکندرنامه را که‌در آن زمان اهل هند میخواندند نیز گذرانید و از سیر و تاریخ وقوفی بهم رسانید (۲) بعد از دوسه سال حسنخان برای ملاقات جمالخان بجونپور شتافت ودروقت مراجعت فرید را باخود برده دارغگی ایالت را برایش تعیین کرد فرید نیز مشروط براینکه (اگر از ماموربن و رفقای پدر اندك تخلف دید خاطرداری نخواهد کرد) قبول نمود ؛ بایدر یکجا بطرف رهتاس شتافت ، فرید وظائف خودرا بنهایت دیانت داری وعدل و انصاف بجاآورده بامهارت وسلوك ادارهٔ آنجا رادر دست کفایت خود گرفت . بعد از چندی که یکی از فتنه جویان‌آن سرزمین بنای بغاوت گذاشت بحسن تدبیربروی غالب آمده

(۱) میرعلی سیرقانع صاحب تحفة الکرام‌صفحهٔ ۱۳۱ جلد ۲ وبعضی کتب‌دیگر۱۲ پسر گویند.
(۲) صفحهٔ ۲۲۳ طبقات اکبری مولفهٔ نظام‌الدین هروی.

رعبی در دلهای متمردین آن منطقه افگند . چون حسن خان سلوك و کفایت اورا دید بیش از بیش خورسند گردید . اما درین اثنا مادر (سلیمان و احمد) که کنیز دلخواه اوبود منصب فرید را برای فرزندان خود طلب نمود . حسنخان هم برعایت خاطراو منصب فرید را برای سلیمان واحمدعطا و حکومت پرگنات را بایشان سپرد . فریدازین وضعیت پدر کمی آزرده خاطر گردیده بآگره آمده ملازمت دولت خان لودی را که یکی از امرای معتبر سلطان ابراهیم لودی بود قبول و اخیراً توسط همین دولت خان لودی منصب پدر خویش را پس ازمرگ او حاصل کرد . درانجام به (سلطان - جنید برلاس) پیوسته بحضور امپراطور بابر توسل جست در ینجا چند مدت بسر برده تمام فنون عسکری ، طرز اداره و همچنین باخلاق وعادات سرداران مغلی آشنا شد . چنانچه ذکرش بجای خود بیاید .



اعلیحضرت ابراهیم لودی

خودش باری بارفقای خود چنین گفت : ـ

« یاران مغل‌ها را ازهند بدر کردن آسا نست . اگرطالع یاو روبخت مدد گار شود بزودی دست ایشان را از هند کوتاه خواهم نمود . زیرا مغلها درهیچ یك چیزی نمی توانند باافغانها مقابله نمایند . رشتهٔ سلطنت افغانها از دست شان بواسطهٔ خانه جنگی‌های داخلی وشورش‌های اندرونی گسسته شد. منکه از چندیست دربین مغلها عمر گذرانده ام ایشانرا خوب می‌شناسم .»ونیز بطور پیش گوئی این جمله راااضافه میکند : « شما بزودی خواهید دید که چطور قبائل پراگندهٔ افغانهارامتحد کرده نگذارم دیگربا بد بختی نفاق مواجهه شوند .» چون ایشان از نظریات بلند فریدمی‌شنیدند ومسئلهٔ محالی که‌او میخواهد دست مغلهارا از سلطنت وسیع‌هند وستان کوتاه سازد جزلاف وگزاف بی معنی اهمیتی بآن‌نداده و تمسخر میکردند (١) ولی‌غافل ازاینکه قسمت باری باواستعانت نموده تاجش می پوشانند .

---

(١)طبقات اکبری ، تاریخ شیرشاه مولفهٔ ذوالفقار علیخان ودیگر کتب .

فصل دوم

نائب السلطنهٔ بهار

فریداز ابتداخویش را خوب می‌شناخت وهمیشه برای آموختن چیز های لازمی ازقبیل مسائل لشکری وکشوری خودرا آماده‌ساخته‌بامردمان‌تجربه کارواشخاص رزم دان راه مصاحبه ومباحثه باز نمود. این بود که‌روحیات بلند، این راد مرد افغان را بمقامات عالی رهنمائی کرد .

فرید همچنانکه قبلاً ذکر رفت با دولت خان لودی ملازمت اختیار کرده‌وبعد ازچندی که حسنخان سور(پدرش) درگذشت، آمده‌سلیمان برادرخود را که از طرف پدرحا کم‌جاگیرشده بود شکست‌داد . سلیمان نزد محمدخان‌سور(۱) رفته استمداد جست. محمدخان سوراز فرید صلح‌اورا بابرادرش درخواست نمود. فرید نیزحقوق برادرراهما‌نقدر که‌پدر برایش تعیین کرده‌بود راضی‌شده ولی حکومت مشترك را نپذیرفت . ازین سخن محمدخان موصوف آزرده گردیده‌سلیمان را دلجوئی نمود ومنتظر واقعهٔ سلطان ابراهیم لودی (۲) وامپراطور بابر شدند .

---

(۱) محمد خان سوریکی ازامرای سلطان محمدپادشاه بهاربود که بپرگنهٔ چوندحکومت مینمود.

(۲) سلطان ابراهیم‌لودی بعد ازمرگ پدرخود سلطان سکندرلودی درسنهٔ ۹۲۳ هجری برتخت نشست اما امراورعایارارنجانیده ظالمانه رفتارمیکرد ، امراکه‌ازدستش بجان رسیده، بودند بابرشاه‌را تشویق دادن خواستند. بابرشاه موقع‌راغنیمت شمرده بدان صوب بحرکت افتاد جنگ بزرگی‌رویداد سلطان ابراهیم‌که خیلی يك شخص شجیع‌ومتهوربود نمونهٔ مردانگی نشانداد اما آخرالامردرجنگ‌مقتول گردیده درهمان‌میدان‌جنگ (پانی‌پت) مدفون گردید وبابرشاه دراثر استمداد امرای سلطان ابراهیم‌فاتح شد .اینواقعه درسال ۹۳۲ هجری‌مطابق ۱۵۲۶ عیسوی اتفاق‌افتاد.

جنگ و کشمکش امپراطور بابرو ابراهیم لودی (۱) اخیراً بقتل سلطان ابراهیم وغلبهٔ امپراطور بابرخاتمه یافت(مورخه ۷ رجب ۹۳۲ مطابق ۲۱ (اپریل ۱۵۲۶ع) (۲) .چون بابرمیخواست پیشتر بیاید فریداندیشه‌مند گردیده نزدبها درخان (۳)ولد دریاخان لوحانی که‌درمملکت (بهار) حکومت میکرد و خود را سلطان محمد خطاب داده بود رفت‌و ملازمت اختیار نمود . روزی فرید باسلطان محمد بشکار رفت ، دراثنای شکار شیری ظاهر گردید . فرید او را مهلت نداده باضرب شمشیر کارش بساخت ، سلطان برین جرئت ودلیری آفرین خوانده او رانوازش کرد وخطاب‌شیر خان باو نمود . ورفته‌رفته شیرخان تقرب مخصوصی در دربار سلطان محمد حاصل کرده بدین قسم ٤ سال گذرانید (از ۱۵۲۲ م تا ۱۵۲٦ م)

اخیراً ازو رخصت خواسته وعده کرد بعدازچندی پس بیاید . اما چون مشاغل اوزیاد بود نتوانست بوعدهٔ که با سلطان محمد داده بودوفا نماید. سلطان محمدازو گله مند شده روزی درمجلس بامصاحبین‌خود ذکری درین خصوص بمیان آورد. محمد خان سور وقت راغنیمت شمرده حرف های چندی گفت وسلطان رانسبت باومنحرف ساخت وخواهش کرد منصب پدر او را که در آنوقت متعلق‌شیر خان بود برای برادرش‌سلیمان‌عطا کنند .سلطان‌برین‌امر رضائیت‌نداده‌امافرمود ملك‌متعلقهٔ‌پدری‌را

---

(۱)قطعهٔ‌تاریخ چنین نوشته‌اند: کشت درپانی‌پت‌ابراهیم‌را + شاه‌غازی‌بابرعادل‌لقب-روز وماه وسال وقت آن ظفر + صبح بود وجمعه، وهفت‌رجب.صفحه ۲۳۲جلداول‌واقعات دارالحکومت دهلی‌مولفهٔ بشیراحمد دهلوی .

(۲) بعضی مورخین این تاریخ‌را سلخ‌جمادی الثانی ۹۳۲ه و۱٤ اپریل ۱۵۲٦ع میدانند .

(۳) مولف کتاب مغل‌الپایر (صفحهٔ۱۰)این نام رابهارخان نوشته، ولی‌آنچه ازنوسته های مورخین‌دیگر معلوم میشود بهادرخان درست تراست نه‌بهارخان .

بین آنها قسمت کنند و برای اجرای این عمل محمدخان مذکور رامقرر کرد .محمدخان بمقر خویش (چوند) بر گشت وشادی نام‌غلام‌خودرا فرستاده‌از شیرخان‌خواهش کرد که‌احمدو سلیمان برادران‌تواز مدتیست‌سر گردان‌اند باید‌حق ایشان رابر سانی.شیرخان گفت‌من‌از طرف سلطان‌ابراهیم‌والی این‌ایالتم .ورضا نداد‌که‌ایشان‌شریک حکومت وی گردنــد . شیرخان‌چون‌قبول‌نکرد ؛ لهذا بقرار‌حکم محمدخان شادی خان‌باعساکر آورد گی براو حمله آورد .عساکر شیرخان بسرداری سکه‌نام (پدرخواص‌خان) که‌غلام‌وی ودارو غگی‌خواص‌پور داشت بمقابل‌برآمد .سردارموصوف فاقدسامان حربی وقشون منظم‌بود بنابران‌خودش مقتول‌وعسکرش بزودی شکست خورد (۱) شیرخان اول میخواست به‌سلطان احمد که از زیردستان محمدخان سور بود پیوندد ولی‌بعد بملاحظهٔ اینکه‌شاید ازوی‌کاری نیاید بسلطان جند لاس که یکی از حکام بابرو حکمفر مای‌مانکپوروآ گره بود توسل جست . وسپس‌دراثر استمداداو محمدخان سوررا شکست‌داده‌اراضی متعلقهٔ‌خود واو وبعضی حصه‌های دیگررابتصرف‌درآورد. محمد خان‌به‌کوه رهتاس گریخت ولی چندی بعد محمد خان سورخیلی‌پریشان حال وآواره گردیده بود، شیرخان بوی‌پیغام داد‌که‌مدعای‌من گرفتن جاگیر شمانیست شما بجای عم‌من هستید آمده ایالت‌خودرا متصرف شوید ودوباره اورابر اراضی متعلقهٔ‌او‌حکمران ساخت و وقتیکه نزد سلطان جند برلاس (بعداز شکست دادن محمد خان سور) آمدن میخواست برادر خود نظام خان‌را در حکومت بجای خویش گذاشت .

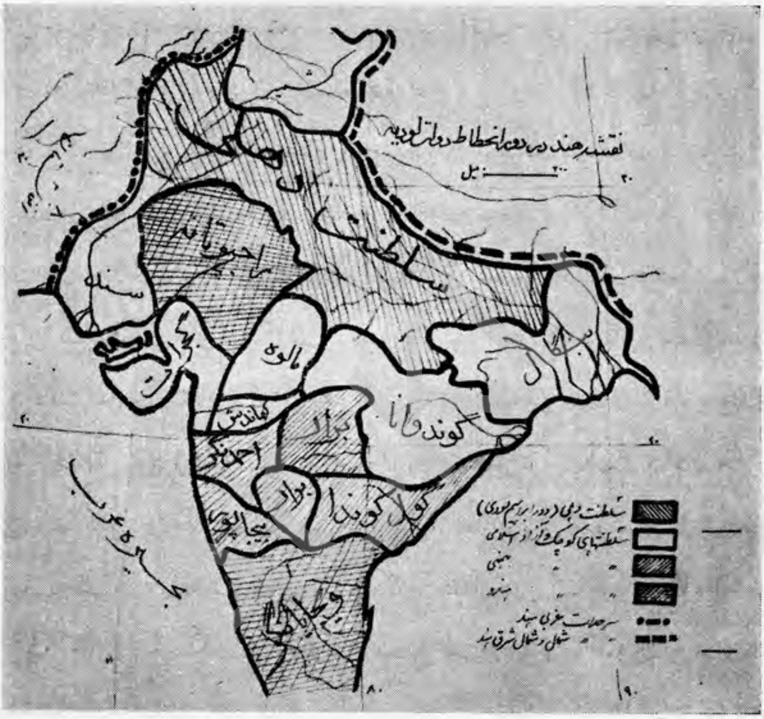
بعد ازچندی توسط سلطان جندبر لاس بدربار بابر شتافت. تا اندازهٔ حسیات شجیعانهٔ اش‌اورادرنزدبابرشاه مقرب‌ساخت.ازپیش گوئی هائیکه امپراطور بابر

---

(۱) صفحهٔ ۲۲۵ طبقات اکبری تالیف نظام‌الدین بن محمد مقیم الهروی .

درحق او کرده میتوان به عظمت اوپی برد . چه ، در مجلس طعام خوری بابرشاه طبق مخصوصی (ماهی چه) را نزدشیر خان گذا شتند . اتفاقاً او از همچو طعام گاهی نخورده بود ، وطبعاً درخوردن نیزمشکلات احساس نمود . ولی فطرت ذاتی او که گاهی محقور شدن نمی خواست ؛ او را وادار کرد که خنجر بر آورده اول آنراخورد نموده سپس پارچه های خورد شده را با قاشق خوردن گیرد . بابر که از مدتی باو نگران بود و از احوال او خبر داشت از ین عمل نتوانست استعجاب خود را نگهدارد رو بجانب خلیفهٔ وزیر که در پهلوی او نشسته بود کرده و گفت :« شیر خانرا به بین چقدر هوشمنداست ، این افغان شخص معمولی نیست بلکه علامات بزرگی وعظمت شاهی ازوجنات چهره اش خوانده می شود . من خیلی افغانهای بزرگ ومعتبر رادیده ام اماهیچ کدامشان را باوجود شوکت وقدرتی که داشتند باین کشش وجذبهٔ که او جلب دقت مرا کرده ندیدم. یقین دارم او بمراتب عالی میرسد ، زیراصفات نجابت وعلامات بزرگی دارد . » شیر خان باین امرپی برده دانست (سال ۹۳۵ هبودیا ۱۵۲۸ م) که درنظر بابرپادشاه مظنون واقع گردیده وازین جهت درشب از میان مغلها خارج شده دوباره بجاگیر پدر مراجعت نمود ، ولی چون امپراطور بابرعظمت فوق العادهٔ بهم رسانیده بود (درحالیکه شیر خان نه عسکری داشت نه اسبابی که بتوان دفع او وحفاظهٔ خودنماید) ناراحتی احساس کرده مجبوراًدوباره بسلطانمحمد سلطان بهار پیوست ؛ وباسلطان جند برلاس بهانهٔ لشکرکشی سلطان محمدرا پیش آورده نوشت : « چون سلطان محمدجهت استیلای جاگیر متعلقهٔ من آمده ومیدانستم که باین زودی برایم رخصت میسر نمی شودو موقع نازك بودبنا برآن درشب روانه شدم واز ینکه نتوانستم بشما اطلاع داده بروم معذورم خواهیدداشت »

سلطانمحمد از ونوازش کرده مقربش ساخت ومحافظت وتربیهٔ مخصوص پسر خود جلال خانرا باو سپرد. بعداز مرگ سلطانمحمد پسرش جلال خان بحکومت انتخاب شد واز جهت صغر سن او شیر خان که شخص فعال و کار دانی بود



نائب السلطنهٔ مملکت بهار مقرر گردید، وبا مادر جلال خان ملکه دودا (۱) متفقاً ادارهٔ سلطنت می‌نمود بعد از مدتی مادر جلال خان نیز در گذشت، درینوقت سلطانمحمود نام که دربنگاله حکمران بود از شیر خان (۲)

---

(۱) صفحه، ۲۲۶ طبقات اکبری (۲) درص ۱۳۲ جلد۲ تحفة الکرام مولفه میرعلی شیر قانع چنین است که در اول حاکم بنگاله را بامخدوم عالم حاکم حاجی پور کشیدگی افتادو او قطب خان نامی را با سپاه مو فور بسر مخدوم عالم فرستاد مخدوم عالم به شیر خان ملتجی شد. شیر خان هرچه بمصالحت کوشید فائده نکرد وجنگ بین این هردو شد.

رنجیده براو لشکر کشید وقطب خان را سرافسر ساخت تامملکت بهار را استیلا نموده شیرخانرا بکشد . شیرخان نمی خواست جنگ در بین اووسلطان محمود حاکم بنگاله واقع شود وهرچند کوشید تامگر از وقوع جنگ جلوگیری نماید موفق نشد . ناچار او نیز اعلان جنگ داد .جنگ شدیدی برپاشد .قطب خان کشته وشیرخان غالب آمد . بعدازآن جلال خان ودیگر خانوادهٔ لوحانی ازشیرخان آرزده گردیده بطرف بنگال گریختند وبه سلطانمحمود پناه بردند. اینموقع مساعدت کرده شیرخانرا حکمدار کل مملکت بهار معرفی کرد . سلطانمحمود ازالتجای جلال خان که بنابرعداوت دیرین تبرش دسته یافته بودقشون عظیمی ترتیب داده بسرافسری ابراهیم خان پسر قطب خان برگماشت . شیرخان درقلعهٔ که خودش تعمیر نموده بود قلعه بند گردید .بعداز چندی که ابراهیم ازمرکز کمك خواست شیرخان بتدابیری که مخصوص خودش بوداز قلعه بیرون آمده قشون بنگالی راشکست داد . جلال خان سازشهای بسیار نمود تامگر بتواند شیرخانرا نابودسازدولی خوشبختانه کشف میگردید .باری مصاحبان به شیرخان گفتند که از جلال خان انتقام بگیرد امااورد نمود.

چون شیرخان درمملکت بهار پادشاه مطلق العنان گردید قلعهٔ چنار نیزدرتصرف اوآمد . اما تصرف آن بطوریکه تذکار می شود بدون جنگ وجدال صورت گرفت .

فصل سوم

استیلا بر قلعهٔ چنار ۹۳۷ ه

بعداز آنکه سلطان ابراهیم لودی درجنگ مقتول و امپراطور بابر غلبه یافت علاقه های شرقی قلمرو او که هنوز در تحت فرمان مغلها نیامده بود در حالت اغتشاش و اختلال شدیدی دوام داشت تا اندك زمانی این علاقه ها فرمان برداری حکام سابقه مینمودند اما بزودی خودها را ازین قید رهائی داده خودسرانه زیست مینمودند و به هیچ حکومتی سر فرو نیمکردند. قلعهٔ چنار (۱) نیز در آن نواحی بود که در آنجا تاج خان سرانگ خانی حکومت مینمود.

تاج خان که در اوائل از طرف ابراهیم لودی بحکومت آنجا تقرر یافته و بعداز جانب امپراطور بابر نیز وعده ها داده شده بود حفظ صداقت نسبت بمرکز حکومتی را منتها رعایت مینمود.

قلعهٔ چنار کلید تمام مملکت بهار بود و از نقطهٔ نظر فن جنگ اهمیت بزرگی داشت. شیرخان بر اهمیت قلعه پی برده بود و با آنکه عسکر منتظمی ترتیب داده بود نمیخواست کلید مملکت از دستش خارج باشد و همان روحیات عسکرانه او را نمی گذاشت از تدبیر بدست آوردن همچو یك موضع مهم خودداری بکند. این جذبهٔ روحی و اقبال بلند مسائل پرخطر را خیلی آسان ساخت. چه وسائل خوبی جهت اجرای این امر بدست آمد. حکایت آن اگرچه در نظر اول رومانتیک مینماید اما فی الحقیقت نتیجهٔ غریب اختلاط جنگ و رومان را مجسم میسازد.

---

(۱) چنار قلعهٔ مستحکمی بوده است بساحل جنوب رودگنگ واقع برراه رفت وآمد هندوستان و بنگال صفحه ۱۲۵ تاریخ مختصر هند مؤلفهٔ ژ ، ت ویلر مورخ انگیس.

تاج‌خان حاکم چنار خانم قشنگ وهو شیاری داشت این خانم خوب ملتفت بود چطور آتش محبت تاجخان شوهر خودرا دامن زنی بکند ، و این شوهر محب قلب خودرا آنقدر آمادهٔ محبت خانم خودنموده بود که جائی برای غیر نگذاشت . ازینجهت نسبت بخانم بیشتر ینه و اولاد خود چندان التفات نمی نمود . وقتیکه تاجخان فوت گردید (۱) طبعاً این نزاع بین خانم وپسراندرانش بالا گرفت . خانم بیچاره که « لاد ملکه » (یعنی ملکهٔ محبوب) نامیده می‌شد از التفات زیاد شوهر وداشتن زیورات ذیقیمت وزیاد جلب توجه آنهارا کرده واز همان وقت دیگ حرص وطمع ایشان را بجوش آورده بود . خانم موصوف وقتیکه خودش را از تمام جهات درمقابل پسراندران بی‌دست وپاپافت وراه چاره ازهر سو برایش بسته شده ممکن نبود خودرا از چنگ حرص وآز آنان خلاصی بخشد پیشنهادسه نفراز خدام صادق شوهررا که نزد اوقسم خورده بودندکه باوصادقند وحسب رضائیت او رفتار میکنند ، پذیرفت . (۲) ایشان مشوره دادندکه ملکه بایست درینوقت باشیرخان راه مذاکره باز نموده بهر طوریکه ممکن شود ازدواج نماید تابدینواسطه تمام دارائی خودرا حفاظت کرده بتواند ، زیرا شیرخان سلطان مشهور ودلیر یست .

---

(۱) قضیهٔ فوت تاجخان را مورخین بدینقرارثبت نموده‌اند که : تاجخان با خانم خود دراطاق خواب استراحت نموده بود ، پسراندران ازعداوتیکه باملکه داشتند نمیخواستند دران شب او را بقتل‌رسانند امادرحینیکه ایشان‌حمله آوردند خانم‌از خواب بیدار وبنای دادو فریادرا گذاشت . تاجخان بیدار شده به سوء قصد پسران پی‌برده با شمشیر برهنه آنهارا دنبال کرده تهدید نمود . ایشان‌از ترس اینکه مبادا پدر باایشان معاملهٔ بدکند برگشتند و بضرب شمشیراورا مقتول ساختند .
(۲) بعضی هابر ین اندکه یکی ازین سه نفر ما مای لاد ملکه واسمش میر احمد تر کمان بود وازآن سبب اطمینان ملکه کامل گردید .

راه مذاکرات باشیرخان در اثنا ئیکه اوجهت تسخیر قلعهٔ چنار در نزدیکیهای آنمقام آمده بود بازشد . شیرخان این پیشنهاد راقبول نموده مخفیانه داخل قلعه گردیده وبمحفل عروسی شتافت . همهٔ اینواقعات طوری درخفا صورت گرفت که پسرهای تاج خان ابداً بوقوع حادثه‌در داخل قلعه وقوف نیافتند . این بود وسیلهٔ که قلعه چنار دردست شیرخان افتاد . خانم هوشمند و قشنگ شیرخان لاد ملکه تحفهٔ لایقی که‌مشتمل بر(۱۵۰) عدد سنگهای گرانبها و هفت خریطهٔ مروارید ویکصدو پنجاه خریطهٔ طلابود بحضورش تقدیم نمود .

مستر کانگو(Mn.k.Qanungo)مولف کتاب« حیات حقیقی‌شیرشاه» بر نوشتهٔ عباس سروانی‌هیچ‌باور نداردو دریک قسم‌غیر مرتب ومجمل چنین میگوید :« تمام حکایت طوریست که گویاشیرخان بسادگی قلعهٔ چنار راتوسط خانم حقیقی‌خود لاد ملکه تسخیر نموده است . » ذوالفقارعلی‌خان بر تحریرمستر کانکواعتراض نموده میگوید: « واین یک سلسله بهتانی است که‌نست بیک مورخ بدون اسناد ودلیل صحیح واحکام موثق گرفته‌شده است . مشارالیه (مستر کانگو) به تصور فرو رفته، واصلا که تصورات گاهی درتاریخ جائز نیست وایراد در صحت قول مورخین موثق‌چشم پوشی‌است . ازاظهارخود سرانهٔ‌مستر کانگوظاهرمیگردد که‌درتاریخچهٔ حیات شیرخان‌هیچ‌واقعهٔ آرامی‌نگذشته‌است . برای ثبوت این‌امراز کتب تواریخیکه عباس سروانی و بعضی مورخین موثق و با سند دیگر تحریر داشته اند معلومات صحیح‌میتوان گرفت . اگرچه‌یکنفر مورخ عصری بامتیازمخصوصی دلائل وبراهین پیش‌کرده برآن موضوع تنقید مینماید . مورخ‌عصری ما درحقیقت اهمیتی بشهادت چندین نفر که همان خبر را درصورت واحدی تحریر نموده اند،نمی دهد اگراین رفتارمورخ‌موصوف‌اصول‌قرارداده‌شودممکنست‌هیچ‌واقعهٔ‌صحیحی در تاریخ‌پیدا نشود

«راستی از ینکه عروسی شیرخان بالادملکه خالی از کیفی نبود نمی توان انکار کرد. اینبود که شیرخان یك قلعهٔ مستحکم را مانند قلعهٔ چنار و خزائن هنگفتی را تصاحب کرد. لادملکه را بدخواهی واذیت پسراندران نالایقش مجبور کرد تابه همچه یك عملی اقدام بکنند، وبسادگی میتوان قیاس کرد که این عروسی او تاچه اندازه مخوف بود، اگر به مشارکت بامردی که تامین حیات او را بنماید ناکام میماند وبراو اطلاع می یافتند؛ مستر کاننگو بسادگی اینواقعهٔ معمولی را که گویا از نتیجهٔ کنترات دو پارتی بوجود آمده بود ردکرده اظهار عقیدهٔ خودرا درینخصوص چنین مینماید: اگرشیرخان برای گرفتن قلعهٔ چنار به همچوعملی اقدام کرده باشد فی الحقیقت رول خطرناکی باخته است»

حقیقت واقعه طوریکه کاننگو موصوف رامیلرزاند صورت نپذ ترفته است. پسراندران نالایق لادملکه پدرخودرا که حاکم مستقلی نبوده، ودر تحت انقیاد شاهان مغل اجراآت مینمود تعقیب میکردند. شیرخان که مجبور بود مخالف مغلها باشد وبالنتیجه لازم دید قوای مرکزی را از پادرآورد وافسرانی که حسب تصویب آنها جاهای حکومتی را اشغال نموده بودند معزول نماید. تاج خان خودش مرده بود و قلعه دردست پاسبانی خانمش لادملکه باقی مانده بود. شیرخان که دائر کردن جنگ را بر علیهٔ اودو راز جوانمردی میدانست قلعه رابه تسخیر نمودن قلب ملکه بدست آورد.»

فصل چهارم

تسخیر قلعهٔ رهتاس

قبل از آنکه راجع بفتح قلعهٔ رهتاس توضیحاتی داده شود بهتر است خوانندهٔ محترم برحالت خطرناك شیرخان درآن موقع واقف گردد. چه، مغلها دامنهٔ سلطنت خودرا درهندتابنارس قائم کرده میخواستند قسمتهای شرقی بنگال و بهاررا که هنوز در دست افسران افغانی بود درحیطهٔ تصرف در آورند. شیرخان افسر باعظمت وکاردان ایشان ملك بهار را زیرفرمان خودکشیده بامپراطوری بابری‌ها که در مملکت وسیع هند قائم بود بنای مخالفت گذاشت. همایون که‌در حق شیرخان از اندازه بالاظنین بود قشون خودرا بطرف شرق‌سوق داد تاشیر خان رابه‌سزای کردارش رساند. همایون به‌قلعه چنار رسیده بعداز قرار مجلس جنگی که‌ترتیب داداول عزم‌تصرف‌چنار را کرده تصمیم گرفت‌قلعه را از مستحفظین آن‌متصرف شودوبعد جانب «گور» رهسپار گردد. شیرخان قلعه‌چنار رادرزیر فرمان یکی‌ازافسران خود که‌موسوم بغازیخان بودگذاشته خود بافامیل های افسران افغانی برای جستجوی موضع بهتری افتادند. حینیکه اومشغول تهیهٔ ماواو ازطرف فامیل مشوش بود خبرتسخیر قلعهٔ‌چنار رابدست قشون‌همایون شنید؛چنانچه درجای‌خودبیاید. این خبر گویامصیبت ناگهانی بودکه تمام نقشه‌های اورا برهم‌زد. شیرخان تصور مینمود درقلعه گورتنها بمقابل تمام‌قشوق همایونست. قلعهٔ چنار رادرتصرف دشمنان میدید وخودرا مانند اسیری که‌سرمایهٔ حیات وآمالش دردست عساکر همایون یك لحظه راسخن نباشد خیال‌مینمود. و نیزتصور میکرد که‌اگر اوخودش راهم بافامیل درقلعه

متحصن بسازد ، برای اعمالی که در دل دارد دست و پائی نخواهد داشت .

درین موقع نازک وخطرناک از راجهٔ رهتاس که یکمرتبهٔ دیگر نیز فامیل او را حفاظت کرده ویک رویهٔ دوستانه درمیان شان استوار بود خواهش نمود تا باز فامیل او را درداخل قلعه محفوظ دارد راجه قبول کرد و برای شیرخان اطلاع داد شیرخان در تهیهٔ آمادگی این کار برآمده میخواست فامیل خودرا بداخل قلعه بفرستد اما راجهٔ بوالهوس درینوقت از عهداولی برگشته واز تخلف عهد شیرخان را مستحضر ساخت . شیرخان که ازین تلون مزاجی او بقهر شده بودباو نوشت که



اعلیحضرت امپراطور بابر

« من باعتماد قول تو فامیل خودرا از « تاهر کندا » آوردم تادر قلعهٔ تومحفوظ تر باشند . اگرهمایون برین مسئله اطلاع حاصل کند تمام فامیل افغانها راازتیغ خواهد کشید ، واین فاجعه البته از طرف توخواهدبود » درینوقت شیرخان راجع به تسخیر قلعه پیش خود فکر میکرد . درخصوص تصرف قلعهٔ رهتاس توسط شیرخان روایات مختلفه از مورخین مذکور است بعضی ها برین اند که شیر خان قلعهٔ رهتاس را بحیلهٔ جنگی بدست آورد .

وطوریکه ایشان تحریر نموده اند شیر خان از راجهٔ مالـك قلعه خواهش نمود که فامیل او را تازمانیکه آتش ناامنی در اطراف مملکت هند اشتعال دارد در قلعه محفوظ بدارد. راجه قبول نمود و شیرخان بعوض فامیل جوانان قشون افغانی را درداخل دولی های که برای اینکار آماده کرده بود پنهان کرده بداخل قلعه فرستاد. ایشان چون بقلعه نزدیك گردیدند ازدو لیهاجست زده قلعه را متصرف شدند. راجهٔ مالك قلعه خود رااز درب مخفی قلعه نجات داد. اما عباس سروانی قضیه را همین طور بیان کرده ولی عوض دولی تخت روان ثبت نموده ومیگوید: « شیر خان بداخل قلعه گردش کرده از بدست آوردن همچه قلعه شکر حضرت باری رابجا آورده سپس مستحفظین قلعه را گفت: بروید وبه راجه بگوئید تو نمیتوانی دریك مقام باافغانها بگذرانی، ممکنست ضرری برایت واقع گردد. و بعساکر خودامر داد که اگرعساکر راجه او امر اورا تعمیل نکند آنها را بزور از قلعه بکشند »(۱) فرضاً اگر ماتسخیر قلعهٔ رهتاس را بحیله جنگی طوریکه مورخین میگویند نسبت کنیم بازهم اساس این برخلافی واصل این فاجعه افکار متلون خودراجه گردیده، زیرا اجازه ندادن او فامیل شیر خان را بداخل قلعه بر خلاف عهدی که کرده بود برشیرخان گران تمام شد. اگرچه آخر الامر به تقدیم تحائف ورشوة های سنگین راضی شد که فامیل افغانها را جای بدهد اما فی‌الحقیقت یکنوع بی‌حرمتی نموده بودونیز شیرخان ازین خلاف عهدی وبی ایمانی راجه خائف بوده ومیدانست که اگرهمایون مقدار پول را زیاد کند تمام فامیل اوراراجه دست گرفته تسلیم امپراطور همایون خواهد نمود. لهذا شیر خان طوریکه توضیح گردید بگرفتن قلعهٔ رهتاس فایق گردید. از نقطهٔ نظرانصاف هیچ یك

(۱) تاریخ هند جلد ۳ صفحه ۳۶۰ مولفهٔ ایلیوت مورخ انگلیس

ایرا دی متوجه او نمی گردد ، زیرا ضرورت فوق‌العادهٔ اوبتهیهٔ جای محفوظی برای فامیل خودودیگرافغانهائیکه باومتفقاً برعلیه مغلهامی جنگید نداو رامجبور باجرای چنین امر نمود و فطرت بلند او اجازه نمی‌داد درحالیکه فامیل ها درجای محفوظی نباشند باهمایون درآویزد. اگر کسی ازعینك منصفی تمام اعمال شیرخان را با دیگر اشخاص مشهور مقایسه کند البته برطینت پاك وجوانمردی او تصدیق خواهدکرد. بااینکه گناه را جه‌در مقابل شیرخان قابل عفونبود، امااوحتی درآن وقتیکه تخت امپرا طوری رااشغال کرده‌بود نه کینه ازراجه دردل داشت ونه از قلعهٔ رهتاسش خارج کرد.

قلعهٔ رهتاس نهایت قلعهٔ مستحکم وعظیمی بود. محمدقاسم فرشته را جع بعظمت واستحکام این قلعه درکتاب خود خیلی توصیف کرده میگوید خود دیده ام (۱) مستر مارتین (Mr.Martin) نیز راجع باین قلعه توضیحاتی گرافیکی داده که‌ما آنرا مزید اطلاع خوانندگان درینجا نقل مکنیم، مستر مارتین میگوید: «رهتاس گره یك سطح مرتفعی رااشغال کرده است که عرض آن از شرق تاغرب چارمیل و طول آن از شمال تاجنوب پنج میل میباشد؛ ولیکن بومی‌های آنجاقریب ۲۸ میل گردا گرد را حساب کرده را جا سکارت می‌نامند ومحوطهٔ که‌در بین چندین تپه‌های گرد شده واقع‌است نشان میدهندسطح آن نهایت سنگین وچندین کوه خشك درآن واقع گردیده است. گودال عمیق وعریضی که به (خار یاری خو) موسوم است در شمال آنرا از سطح مرتفع و(گلوروجاخو) که‌درمیان‌انجام‌جنوب آن وکوهیکه بالای رود خانهٔ «سان» (۲) قدعلم کرده گردنهٔ قریباً دو صد ذرع عریض را

(۱) تاریخ فرشته جلد اول صفحهٔ ۲۲۶ چاپ لکنهو.
(۲) سان رود خانه ایست که‌ازجانب شرقی قلعه رهتاس میگذرد.

تشکیل داده است آنرااز سطح مرتفع مغربی جدا میسازد .

دو طرف این گردنه‌عمود یست ولی رویهمرفته تمام اطراف آن‌نشیب‌تند نیست بلکه در بعضی جایها ارتفاع از (۵۰) الی (۱۵۰) فت‌زیاده نمیشود .... بطرف شرق را جاگهات یك موضع سهل العبور اماشخ و پشتهٔ طو یلیست وبرای اینکه محفوظاً صعود نمایند لازم میآید زینه هابسازند . بناها در بالای آن زیاد ومستحکم‌اند وازپائین خیلی‌کم بنظر میخورند، گمان میرو دگله های توپ‌هم در آن زیاد تاثیر نداشته باشد » (۱)

(۱) صفحهٔ ۳۱ و ۳۲ تاریخ شیرشاه مولفهٔ ذوالفقار علی خان .

فصل پنجم

همایون وشیر خان

در ان او قاتیکه شیرخان بر قلعهٔ چنار استیلا یافته بود ظهیر الدین محمد بابر درگذشت و نصیر الدین محمدهمایون درسن بیست وچارسالگی(۱)سریر آرای سلطنت گردید(٦ جمادی الاول ۹۳۷) هجری(۲). همایون اگرچه شاه دلیرو فاضل بود؛اما درامورملك داری به پدر خویش نمی رسید درینوقت سلطان محمودبن سلطان سکندر که از سلسلهٔ شاهان لودی بود برپتنه آمده آنجارا بتصرف درآورده خویش راپادشاه

---

(۱) همایون در ٥ اپریل ۱٥۰۸ تولد گردید.

(۲) قطعهٔ تاریخ وفات بابرشاه راچنین بسته اند: شهٔ خسروان شاه بابر که داشت ❀ دو صد بنده مانند جمشید و کی - محمد همایون بجایش نشست ❀چو طومار عمرش اجل کرد طی - چو پرسند تاریخ ای دل بگو ❀همایون بود وارث ملك وی-۹۳۷ (صفحهٔ ۲۳٥ جلد اول واقعات دارالحکومت دهلی).

نوت: بیجا نیست که یکدوسطری درین پاورقی راجع بمرگ بابرشاه اضافه شود: امپراطور بابردر آگره بتاریخ شب دوشنبه ٦ جمادی الاول (تاریخ فرشته ٥ جمادی الاول گفته) ۹۳۷ هجری مطابق ۲٦ دسمبر ۱٥۳۰ عیسوی بعمر ٤۸ سالگی تب کرده انتقال نمود و بنابر علاقهٔ که بکابل داشت وصیت نموده بود که جسد اورا بکابل دفن کنند و چنان شد: درسنه ۱۰٥٦ ه شاه‌جهان بعد ازفتح بلخ وبدخشان مرقد ویرا تعمیر نموده مسجدی نیز ساخت که بمسجد سنگی بابر معروف است. قطعهٔ تاریخی که برلوح مزارش تحریر است اینست.

پادشاهی کز جبینش تافتی نورا له — آن ظهیر الدین محمد بود با بر پادشاه
باشکوه دولت واقبال وعدل وداد ودین — داشت از توفیق وفیض وفتح وفیروزی سپاه
عالم اجسام رابگرفت وشد روحش روان — بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه
شدچوفردوس مکان رضوان زمن تاریخ جست — گفتمش فردوس دایم جای بابرپادشاه

خوانده بود (۱) وایالت جونپور را باخته بود متوجه مملکت بهار شد و آنرا جبراً بین خود وشیرخان تقسیم نمود. شیرخان بطرف ساسرام آمد ومحمود درگرد آوردن عسکر مشغول گردید. وقتیکه میخواست دوباره باهمایون مصاف دهد از شیرخان نیز خواهش همراهی نمود. چون گروه‌های مختلف افغانها باسلطان محمود متفق شده قوای بزرگی تشکیل کرده بودند؛ ازآن‌سبب شیرخان نتوانست ازجنگ پا بکشد. این بود که وعدداد متفقاً باایشان در لکنهو مقابل همایون بجنگد. همایون نیزدرلکنهوآمدوجنگ دائر گردید. چون‌شیرخان قوای خودوسلطان محمود رانسبت به قوای همایون کمتر میدید بناءً داخل جنگ نگردید وسلطان محمودشکست یافت. سلطان محمودکه ازجنگ هزیمت یافته‌بود برپتنه مراجعت‌کرده گوشه‌گیری گزید وبعد درسنهٔ ۹٤۹ هجری درایالت اوریسه بمقام‌کاهاگون (۲) وفات‌یافت

بقیهٔ حاشیهٔ صفحه گذشته

بابر شاه‌درباغیکه خودش ساخته بود(باغ بابر) دفن گردید (مولف) دو روزبعد وفات بابر شاه بتاریخ ۹ جمادی الاول ۹۳۷ ه همایون درآگره سریر آرای سلطنت گردید وتاریخ جلوس ویرا درینقطعه بسته اند :

محمد همایون شه نیک‌بخت — که خیرالملوک‌است‌اندر سلوك

چو برمسند پاد شاهی نشست — بدش سال تاریخ خیر الملوك ۹۳۷

(صفحهٔ ۲٤۱ جلد اول واقعات دارالحکومت دهلی) اما مالیسن مؤلف کتاب امپراطور اکبر فوت بابر را درچارباغ آگره‌بتاریخ ۲٦ دسمبر ۱۵۳۰ بعمر٤۹ سالگی می‌نویسد صفحهٔ (٤٦) مطبعهٔ آکسفورد. ولن‌پول (Stauley Loue -poole M.A) مؤلف کتاب بابر قرار تاریخ فوق نوشته ولی بعمر ٤۸ سالگی گفته صفحه (۲۰۰) آکسفورد. (۱) سلطان موصوف بعد از صدمهٔ بابرشاه به «رانا سانکا» که‌از راجه های بزرگ هند بود پناهیده وبا تفاق وی وحسن خان‌میواتی ودیگر زمینداران بابر شاه در نواحی قصبه (جانوه) حمله آورده شکست یافتند. وسلطان محمود درنواحی قلعهٔ جونپورروزگار میگذرانید امرای لودی که‌در پتنه گرد آمده بودند کس بطلب اوفرستادند. سلطان آمد ودو باره باد شاه‌شد صفحهٔ ۲۲۸ طبقات اکبری.

(۲) صفحهٔ ۲۷۵ جلد۳ کمبرج هستری آف اندیا.

اگرچه این نقص عهد شیرخان سبب شکست سلطان محمود شد ولی او خود باهر دو سلطان محمود و همایون بالسویه مخالفت داشت وملحق شدن باو در ین جنگ نیز ازروی مجبوریت بود ، چنانچه دریك مکتوب بیکی ازامرای بزرگ مغل موسوم به میر هندو بیگ که عهدهٔ سپه سالاری در عسکر همایون داشت می نویسد که :«این مردم مرا مجبور کردند بایشان بیایم ، امابروز حرب نخواهم جنگید . این مسئله را به همایون بگوی زیراپا کشیدن من از جنگ امداد شایانیست باو» . همایون دراثراین



مقبرهٔ بابرشاه در (باغ بابر) که درین تاز گیها بتوجه اعلیحضرت همایونی دو باره ترمیم یافته

اطلاع درجواب نوشته بود که : « بچیز یکه عهد کردهٔ عمل کن ، اگر همچنان کردی سعادت تو خواهد بود. » واینکه چطور شیرخان افکاری که نسبت بمغل داشت تغیر داده واقعاً خیلی عجیب بنظر میخورد ــ از روی نظریات شیرخان حدوث این واقعه را بجز اتفاقات سوء بچیزی دیگر نمیتوان تعبیر کرد ـ بهرحال بزودی همایون بپاداش این خدمت شیرخان عزم تسخیر قلعهٔ چنار نمود . اما خوش بختانه

در گجرات اغتشاشی رخ داد که همایون مجبوراً باگره برگشت. شیرخان برای اظهار اینکه او نمیخواهد با همایون بجنگد پسرخودرا بطور (ارغه مل) نزد همایون فرستاد. این شخص فعال چون از طرف همایون خاطرجمع گردید یك حصهٔ بزرگ مملکت بنگال را ضمیمهٔ ملک خود نموده به تسخیر قلعهٔ گور (۱) که پسانها جنت آباد نامیده شد افتاد.

درینوقت همایون از اطفای آتش انقلاب گجراتیها فارغ شده دوباره جانب بهار لشکرکشیده قلعهٔ چنار راباز محاصره نمود. زیرا شیرخان بدون اطلاع دهی به همایون به(گور) حمله برده بود و همایون این بهانه راغنیمت دانسته قشون خویش رابدانصوب حرکت داده ابتدا به فتح قلعهٔ چنار پرداخت. از طرف شیرخان غازی خان سورکه حکمران این قلعه بود خیلی درحفظ آن کوشید وشش ماه از قلعه دفاع نمود. رومی خان صاحب اهتمام توپخانهٔ شاهی تعهد فتح آن کرد بعد از ملاحظهٔ اطراف آن دریافت که تنها راهیکه برآن دست یافت از سوی دریاست. بنابران روی کشتی های بزرگ سرکوبی آماده کرده وبدین نهج غالب آمد و چنار فتح شد. (طبقات اکبری) وبعد بعزم تسخیر (گور) افتاد. شیرخان از دست دادن قلعهٔ چنار طوریکه درفصل سابق ذکر شد خیلی مضطرب بود زیرا این واقعات ناملایم دوران خیلی اورا تکلیف داده بود. ازین سبب درهرجائیکه میرفت آرام نگرفته باز جای دیگر را درنظر میگرفت. آخرالامر بربدبختی غالب آمد این بود که بهمایون پیشنهاد کرد که اگرامپراطور مملکت بهار رابرای او واگذارد

(۱) محمد بختیاری سردار عسکر سلطان شهاب الدین محمد غوری در «۱۱۹۹» عیسوی بنگال رافتح کرده مرکز اصلی نودیا (Nuddea) را که بفاصلهٔ ٦ میل جانب شمال کلکتهٔ امروزه واقع بود ترک داده گور (Gour) را بیادگار غور اصلی مرکز حکومت قرار داده (حاشیهٔ صفحهٔ ۸۰ و ۱۲۲ تاریخ مختصر هند مولفهٔ دیلر)

اونیز بنگال را بالمقابل تسلیم میدهد . همایون این پیشنهاد او را تصویب وشیرخان درمقابل وعدهٔ که داده بود ایفانمود ولی امپراطور متلون المزاج با این معامله رابرهمزد ، زیرا بعضی ها افکار اورا منحرف ساخته بودند . بخت فیروز باز از شیرخان یاد آورد . (گور) بایك ثروت هنگفت بدستش افتاد وآنرا جنت آباد نام کرد (۱) و نیز قلعهٔ رهتاس همچنان درینموقع در تحت فرمان او گردید ، همایون درتنگی میان رود گنگ و کوههای « راجمهال » که تنهاراهی است به بنگال از دست افغانها چاره اش حصر شد که آخرالامر وارد بنگال گردید (۲) مارش همایون جهت تسخیر (گور) اورا بابارشهای موسمی مواجهه کردوماندپتنه ومانگهیر (۳) گیرماند . همایون تقریباً تمام خدم وحشم راازدست داده بود ، همایون شیر خانرا تاکوهستان (چهار کند) وکوههای چوتا نا گپور (٤) تعقیب نموده بود چون هوای آن مقام راملایم وصحت افزا یافت چندماه توقف کرد ونیزضرورت موقع اجازه نمیداد حرکت بکند . این موقع افسران همایون ایالات سونار گون وچتیا گونگ را فتح کرد ضمیمهٔ امپراطوری اوگردانیدند (٥) شیرخان درخلال اینوقت بیکار نه نشسته مشغول بوده قشون زیادی درکوهستان (چارکند) فراهم آورده ابتدا (رهتاس) بهار وبنارس سپس چنار رافتح نمود وجونپور را محاصره کرد وازرود خانهٔ گنگ تاقنوج بدست آورد ، خطمشی امپراطورقطع گردید . متعاقب اخبار فتح شیرخان خبر بغاوت هند المرزای برای همایون رسید . از ینجهت همایون باوجود خرابی موسم موقع برسات از بنگال بنای کوچ را گذاشت وهم

(۱) صفحهٔ ۲۷٥ جلد ۳ کمبرج هستری آف اندیا .

(۲) صفحهٔ ۱۲٦ تاریخ مختصر هند مولفهٔ (G.Tolboys Wheeler)

(۳) Monghyr (٤) Chotta Nagpur کمبرج هستری جلد ۳ صفحهٔ ۲۷٥

(٥) صفحه ۲۷٥ جلد۳ کمبرج هستری آف اندیا .

درینوقت مجبور بود که یاصلح کند و یاباعسکر نیمه جان بجنگد. امپراطور راجع باین دو مسئله (صلح یا جنگ) بامصاحبین و مشاورین خود مذاکره نموده ایشان همه رأی شاه را که بر صلح کردن قرار یافته بود پسند یدند و صلح را قبول کردند ، امپراطور بالاخره بعد از بدبختی های زیاد دراخیر سال ۹۴۵ هجری (۱۵۳۸ م) عازم آگره گردید .

شیرخان باوجود معاهدهٔ صلحی که باهمایون کرده بود برو حمله برد . درینوقت (۹٤٦) هجری همایون درمقام بهوج پورمنزل گرفته بود هردو لشکر درمقام (چوسا) لب دریای گنگا و مصب کرمناسه (۱) مقابل هم شدند شیر خان سه ماه همایون را بجنگهای مختلفی مشغول داشته و بالاخره هجوم محکم مدهشی بدشمن برده آنهارا شکست داد مورخهٔ ۲۷ جون ۱۵۳۹ عیسوی (۲) مطابق ماه صفر ۹٤٦ هجری (۳) . همایون بهزار زحمت بدر رفت . عساکر شاهی بهم خورد و تعدادزیادشان درآب غرق گردید ، چنانچه شهزاده محمد میرزای مغل باهشت هزار عسکر خاصه دریك نقطهٔ غرقاب فنا گردید و همایون خودش دراثنائیکه میخواست از رود گنگ عبور نمایددرچرخ آب گیرمانده قریب بود اسیر شود اما امداد نظام خان یکی از سقوهای نظامی او را نجات بخشید. گویند همایون درپاداش این خدمت وعدهٔ نیمروز پادشاهی را باسقای مذکور نمود وهم بوعده وفا کرد(٤) حرم امپراطور ویکهزار زن مغلی بدست افغان ها افتاد اما با ایشان به نهایت سلوك و احترام رفتار کرده شد چنانچه وقتیکه

---

(۱) karamnasa صفحهٔ ۱۰۷ (آکسفورد هستری آف اندیا) مولفهٔ سمث V.A. smith

(۲) تاریخ افغانستان مولفهٔ کالونل مالیسن صفحهٔ (۱۲٦)

(۳) تاریخ رشیدی نسخهٔ خطی کتب خانهٔ ملی (٤) سقای مذکوردرنیم روز سلطنت خویش مشك آب خود را سکه زدو بدینواسطه خود واقوامرا ثروتمند نمود. ولی مولف کتاب مغل امپایر مدت سلطنت نظام سقاورا دو روز نوشته صفحهٔ (۵۳)

شیرخان ملکهٔ همایون رابا جمعیتی از خانمهای اشراف زاده دیدکه ازعقب پرده بیرون میآیند از اسپ پیاده گردیدو احترام کارانه بااوشان صحبت نمود و بعدازمدت کمی آنهارا باهزاران عزت واحتیاط درآگره نزد همایون فرستاد. از ین معامله میتوان بر بزرگی ذاتی و حسن اخلاق شیرخان پی برد.

تخلف عهدو حمله بردن شیرخان برعساکرهمایون درجوساازروی قهربود. چنانچه قهراو راهیچ چیزی بهتراز خطا بهٔ خوداو بعسکرش اظهار کرده نمی تواند. او گفت:

"من باهمایون وعدهٔ صلح داده بودم، اماتصورکنید تمام نیکیهای من باو هیچ فائده نه بخشید، درعوض تمام امدادیکه من بااو درشکست سلطانمحمود نمودم او قلعهٔ چنار را ازمن مطالبه کرد. وقتیکه من ابا آوردم عسکری فرستاد و وقتیکه عسکرش ناکام شد خودش آمده قلعه را گرفت. ولی در ینوقت از یکطرف آوازهٔ فرار (زمان) ازمحبس واغتشاش مملکت، واز طرف دیگر حملهٔ سلطان بها درشاه گجرات اورامجبور بباز گشت نمود ومن از راه صلاحیت پسرم قطب خانرا نزدش فرستادم تادرمحاربهٔ گجرات باو امداد نموده باشم. اگرچه تمام ایالت جونپورا گرفتم ولی ابداً بااوخلاف رفتاری نکردم، امپراطورخیلی قوی بود بااینکه من هم قوه داشتم ولی ابداً مائل نبودم اندک مخالفت وخیانت بااو بنمایم زیرامن خود را خادم مطیعش می شمردم. امااو وقتیکه ازمعاملهٔ گجرات آسوده شدباز با عسکر گران خود بدون اینکه رعایت حقوق وفاداری مر ابنماید آمده میخواست مرا اسیرسازد وغالباً بکشد. ولی از جائیکه طالعم یاورو بختم مددگاراست نتوانست خیالش را انجام بدهد. اگرچه من خیلی گردن نرمی وانقیاد نمودم اما سود نکرد. سپس پابرمعاهدهٔ که بر من کرده بود گذاشت و بر بنگال حمله آورد. من از ین

حملهٔ او آنقدر بهراس افتاده بودم که خودرا نمی یافتم مجبوراً بر علیه او اقدامات کرده تمام مامورین مغلی را در هر جا از پا در آوردم. کنون بکدام امیدی با او صلح بکنم؟ اکنون او خواهشمند است صلح شود وسوی من دست رفاقت پیش میکند درحالیکه اطلاع دارم خودش بی اسباب، عسکرش بی آذوقه وبرادرهایش بر خلاف او شوریده اند!! بلی او بجز فریب با من کاری ندارد. او گاهی صلح را برقرار نگذاشته. اول میخواهد با آگره رفته شورش برادران را فرد نشاند و بعد عسکر را قوی ساخته سوی من بشتابد و مرا بخاک نشاند.» (۱) این بود خطابهٔ او.



(۱) صفحهٔ ۳۶-۳۷-۳۸ کتاب شیر شاه سوری موافهٔ ذو الفقار علیخان.

فصل ششم

امپراطوری شیر شاه (۹٤۷) هجری

بعداز آنکه همایون درجوسالب رود گنگ شکست خورده فرارنمود یک سره جانب آگره شتافت . اما شیرخان بعداز غلبه بر همایون بلافاصله ولایت قنوج را از شهزاده محمدسلطان مغل وبنگاله را ازجهانگیر وابراهیم بیگ مغل وولایت انور وغیره رافتح نمود . قطب خان پسر دلیرخودرابا قشون جنگی بعبور از رود گنگ وتسخیر ممالک آنروی آب فرمان داد.

همایون بعداز خاموش کردن شورش برادرخود شهزاده هندال عسکر بسیار گردآورده و یکمرتبهٔ دیگر سوی شرق رخ نمود. اردوی همایون بافسری هاشم‌حسین سلطان و یادگارناصر مرزا وسکندر سلطان که از شهزاده های جنگ جوی مغل بودند (۱) درمقام کالپی باقشون شهزادهٔ افغان قطب خان مقابل گردید . شهزادهٔ موصوف باقلت عسکر خود آنقدر در مقابل قشون دشمن پافشاری ومقاومت نمود که خود وقشونش همه دریك منطقه شهید شدند . همایون بعدازین فتح جان گرفته باز تسخیر ممالك شیر شاهی راعزم نموده بقول فرشته (۲) با یکصد هزار عسکر محارب وتازه نفس وتوپخانهٔ مکمل در حدود قنوج کنار رودبار گنگ منزل گرفت . از طرف شیرشاه نیزپنجاه هزار عسکر افغان بمقابل دشمن شتافت (۳) همایون که میخواست اعمالش به نتیجهٔ فوری برسد

---

(۱) شمارهٔ (۷) سال (۲) مجلهٔ کابل صفحه (٦۲)

(۲) صفحه ۲۲٦ جلداول تاریخ فرشته چاپ لکهنو وهمچنان طبقات اکبری صفحهٔ ۲۰۲

(۳) صاحب تاریخ رشیدی که خود افسر بزرگ همایون و شاهد جنگ است عدهٔ افغانهارا پانزده‌هزار وعدهٔ مغلهارا چهل هزار تخمیناً نوشته است .

رود خانه را عبور نمود. ایندفعه جنگ بقدر یکماه طول کشید وحمله ها ی تند دسته های سوارهٔ افغان قشون مخالف را خسته ساخته رفت. ودرانجام شیرخان درعاشورای سال ۹٤۷ هجری (۱٥٤۰ مسیحی) بیك حمله عمومی وقطعی برعساکر همایونی حمله برد. این حمله بقدری مهیب و مدهش بود که همایون با اردوی خویش پنج میل دوید تا بآب گنگ رسید. همایون ازرود بار گذر نموده ازهول جان راه آگره را گذاشته جانب پنجاب و لاهور رهسپار شد. شیرخان که نمی خواست دیگر دشمن مجالی یابد اورا تعاقب نموده رفت. همایون بناچار پنجاب را ترك کرده راه سند جنوبی را پیش گرفت و برادر او کامران



امپراطور همایون

میرزا با فاتح مشهورهند خواجه کلان بیگ مغل بعجله راه کابل را اختیار کرد. همچنان هندال میرزا قصبهٔ لهری را درسند ترك گفته جانب زابلستان (قندهار) عزیمت نمود. حیدر میرزا (از عموزاده های بابر) مولف تاریخ رشیدی که یك افسر بزرگ مغلی بود ودرین جنگ حصهٔ بزرگی داشته وبایست وسه نفراز سرداران سپاه مخصوصاً خط حرب شاهی را قوه میدادودلدهی میکرد راجع بواقعهٔ

آنروز چنین می نویسد :

مجموع اورا (لشکر شیرشاه) بنده کمتر از پانزده هزار کس قیاس کردم. اما لشکر چغتای را چهل هزار سوار تخمین نمودم که به تمام . . . چون دریای موج موج زن که موج براوج میرسانید. . . . . .

« درخلال این احوال تمام اهل یمین را گریزانیده بغول رسیدند (لشکرشیرشاه) بی از آنکه تیری بر جانب غنیم اندازند اهل نفرین متفرق شدند ، یکبارگی هزیمت افتاد . لشکر چغتای آنچه مسلح بود بغیر غلامان و شاگرد پیشه مقدار چهل هزار کس تخمین کرده بودم از ده هزار کس گریختند، درهمچنین مصافی بی از آنکه یك کس تیری اندازد یا کسی از کسی زخمی خورد شیرخان ظفر وچغتای هزیمت یافتند. یك دیك نینداختند و یك ضرب زنی را آتش ندادند. گردونها همچنان معطل ماند . چون چغتای روی در گریز نهاد از آب گنگ تا محل مصاف یك فرسخ بوده باشد که گریخته و شکسته تمام امراو بهادران لشکر بسلامت بلب آب رسیدند . یك کس زخم ناخورده جمع شدند و لشکر مخالف همچنان درپی گروه می آمدند دیگر چغتای را فرصت کجیم انداختن وجلیا کشادن نمانده خود را در آب می انداختند. عرض آب قیاساً پنج تیر پرتاب بوده باشد. امرای نامدار تمام غرق بحر نامردی شدند هر کس که ماند ماند هر کس که رفت رفت. چون از آب بر آمدیم پادشاهی که هفتصد هزار شاگرد پیشه در بارخانهٔ او کار میکرد نزدی بیگ نام کسی اسپی باو داده سوار ساخته بود . سروپا برهنه برامد . بقا بقای خداو ملك ملك خدا قریب هزار کس ملازم بنده بودند از هزار کس شصت کس از آب برامدند باقی همه در غرقاب عدم فرورفتند و همچنین تمام خلایق رااازین قیاس باید کرد. چون با گروه جمع شدند توقف صورت پذیرفت شکسته وریخته بحالی که شرح آن جز

ملال خاطر نیفزاید بلاهور نزول واقعه شد». (۱)

سلسلهٔ ناملایمات که ازهمایون استقبال میکرد بعد از ینکه مدتی او را درسند سرگردان ساخته بود عاقبت در سنهٔ ۹۴۲ هجری بعد از دونیم سال آوارگی (۲) از سندش بافغانستان و ازآنجا باصفهان پایتخت شاه طهماسب ایران رسانید. همایون درهمان او قاتیکه ریگستان سندرا عبور میکرد اکبر کبیر پسرش در قلعهٔ یومارکوت تولد گردید (۳) بتاریخ شنبه ۱۴ شعبان ۹۴۹ مطابق ۲۳ نومبر ۱۵۴۴ ع (٤)

شیرخان بعدازآنکه همایونرا تاخوشاب پنجاب دنبال کرده اورا از خاك هند بیرون راند؛ برگشت. درحالیکه مصروف ضبط وربط مهمات ملك و تنظیم ایالات برباد شده بود لزوم تعمیر یك قلعهٔ جنگی‌را درآن حدود حس نمود تا کشور خود را از دست برد هجوم اشرار کابل وکشمیر که درآنجاها بقیهٔ عساکر مغلی هنوز در امید پس گرفتن مملکت بودند حفظ نماید. این بود که با تمام احتیاطات سیاستمدارانهٔ خویش مطیع ساختن قبائل سرکش و نافرمان « گکهرها » (Gkhars) را که اکنون آن قسمت مشتمل بر راول پندی واطراف رود جلم است در نظر گرفت. اینطائفه در عهد سلاطین ماضی همیشه مصدر اغتشاش بوده باغی‌واشرار حساب میرفتند. باین سبب امنیت هندوستان در آنوقت درخطره فوری بود. چه شهزاده کامران درکابل‌وحیدر مرزا در کشمیر

---

(۱) نسخهٔ خطی تاریخ رشیدی (کتاب خانهٔ ملی)

(۲) صفحهٔ ۵۱ کتاب امپراطور اکبر مولفهٔ مالیسن (Colonel. G.B.Mallesonc.s.) اکسفورد.

(۳) صفحهٔ ۱۸۹ جلد ۱۲ انسیکلوپیدیای بریتانیکا (طبع چهاردهم)

(٤) صفحهٔ ۱۰۷ تاریخ هند مولفهٔ سمث منطبعه اکسفورد. ولی مالیسن مولف کتاب «امپراطور اکبر» تاریخ تولد اکبر رادر ۱۵ اکتوبر ۱۵۴۲ نوشته (صفحهٔ ۵۱)

منتظر ودراعمال شیرخان چشم دوخته بودند، که اندك غلطی اورا در بستن راه ایشان درمیدان های پنجاب مغتنم شمرده بحملهٔ فوری اقدام کنند. شیرخان بنابر عادتی که داشت اول ازسردارآن طایفهٔ سرکش خواهش کرد تا بدون خون ریزی وجنگ مطیع او باشند. اما سردار بدبخت ازاینکه شیرخان چگونه یك افسر نادر درجنگ و چطور یك سلطان لایق در اداره است فراموش کرده جواب بی‌معنی فرستاد که شیرخان را نهایت متغیر ساخت، چه آن نمایندهٔ قوم بدبخت چند ترکش پر از تیر ودو چوچه شیر را در جواب فرستاد، شیرخان جانب ملك ایشان قشون کشید وعده زیاد آنهارا اسیر گرفت، ودراثنائیکه آن خطررا ازدشمنان پاك کرده میرفت درحوالی (نندنه) و (بالنات) قلعهٔ نظامی بنیاد نهاد و رهتاس خوردنام کرد، اغلب این نام رابیاد قلعهٔ مستحکم ومتین دیگری که بانجام دیگرامپرا طوری اوکائن بودگذاشته باشد این قلعه ازشهر لاهورقریب شصت کروه دورو برلب دریای جلمواقع گردیده وآنقدر استوار ومحکم تعمیرشده که تاحال همان‌طور باقی است.

قراریکه «سرتوماس ویلیم‌بل» انگلیس موئف «مفتاح التواریخ» (۱) و همچنین دیگر مؤرخین می‌نویسند این قلعه باهتمام جلال‌خان پسرخورد شیرشاه که درتاریخ باسم‌سلیم‌شاه یااسلام‌شاه یادمی‌شود با انجام رسیده‌است واین تاریخ روی دروازهٔ آن ثبت گردیده است:ـ

«زهجرت گذشته تواریخ سال — به نوصد چهل‌وهشت آمد جلال»

«بنا کرداین قلعه سنگین حصار — شهنشاه شیر است عالم شعار»

تاریخ «دادی» مصارف آن قلعه‌را هشت کروه و پنج لك و پنج هزارو دونیم درم

(۱) صحفهٔ ۱۵۳ مفتاح التواریخ.

که بالای درب قلعه تحریر است ثبت کرده.

شیرخان برای حفظ امنیت ودفع شورش گکهرها واقدامات فوری برعلیه تهاجمات مغلها پنجاه هزار عسکر جرار درپنجاب گذاشت وخود بعنوان شهنشاه کل هندوستان بجانب هندبر گشت ولقب «شیرشاه سلطان عادل» را اختیار نمود ۹۴۷ هجری مطابق سال ۱۵۴۰ عیسوی.(۱) چون از نظم و نسق مما لك پنجاب فراغت حاصل کرد، موکب شاهنشاهی را بطرف آگره سوق داد درینوقت سلطنت وی مشتمل بر بنگال، بهار، جونپور، دهلی، آگره وپنجاب بود، بعد از ورود بآگره بزودی ضروریات قشون کشی را آماده کرده حاضر حملۀ بنگال شد. زیرا خضرخان شیروانی که از جانب وی حاکم بنگال مقرر شده بود بواسطۀ مزاوجت با دختر سلطان محمودشاه سابق بنگال اوامر وی را اطاعت نکرده سر پیچیده بود.

---

(۱) امابقراریکه بشیراحمد خان دهلوی درکتاب مصنفۀ خویش «واقعات دارالحکومت دهلی» درج نموده چنین است:

وباردیگر درمحرم ۹۴۷ هجری درقنوج باو (همایون) محاربه نموده و هزیمت داده ملك هندوستانرا بتصرف خود آورد وبتاریخ ۲۷ شوال ۹۴۸ هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود. تاریخ جلوس اینست:

شاهنشۀ شیرشاه گردون رفعت — کش هست نسب رفیع عالی دوده
بنشست بتخت ۲۷ شوال — شاهان جهان بپای او سرسوده
تاریخ جلوس گفت هاتف ازغیب — زیب اورنگ سلطنت افزوده
۹۴۸ ه

(صفحۀ ۲۵٦ واقعات دهلی جلد اول)

نوت:- اگرچه ازروی این قطعه تاریخ که مولف کتاب دارالحکومت دهلی آورده ۲۷ شوال ۹۴۸ میگوید شاید ۲۷ شوال صحیح باشد امامسنۀ ۹۴۸ پوره صحیح بنظر نمی خورد. زیرا شکست فاحش همایون ازدست شیرشاه درده‌م محرم است وازمحرم ۹۴۷ تا ۲۷ شوال ۹۴۸ برابر دو سال میشود و شیرشاه همایون را بعد از جنگ قنوج بسیار مهلت نداده فوراتا خوشاب پنجاب تعاقب نموده خودبعنوان امپراطور کل هند بر گشت واینقدر کیفیت در همچه موقع بنظر نگارنده دو سال وقت نمی خواهد. (مولف)

فصل هفتم

فتح مالوه (۹۴۹ هـ)

در فصل سابق راجع به عزیمت همایون بحثی آورده ونیز اشاره نمودیم که شیر شاه تمام اغتشاشات داخلی را فرو نشانید وبیرق امپراطوری بر افراشت . درینوقت مالوه که یك موضع خیلی خطرناك در مجاورت دهلی بود بیشتر جلب توجه شیرشاه‌را نموده بود . زیرا فتنه‌انگیزو طوطهٔ حکام آن که باهمدستی مغلها اجرا می‌شد خیلی خطرناك بود . امید متزلزل همایون هنوز کاملاً بیأس بدل نشده بود . اوهنوز خیال داشت خودرادرگجرات قائم کند، و باینخیال دسیسهٔ بروی کارآورده امپراطوری شیرشاه را ازطرف جنوب باقوهٔ فوق العاده برهم‌زند . تصرف دهلی دوباره برای مغلها کمك خوبی بودوالبته درآنصورت استقرار افغانهابحال شیرشاه نهایت‌متزلزل میگردید اماد رین موقع باز بخت به شیرشاه مدد کرده دشمنان راناامید ساخت .

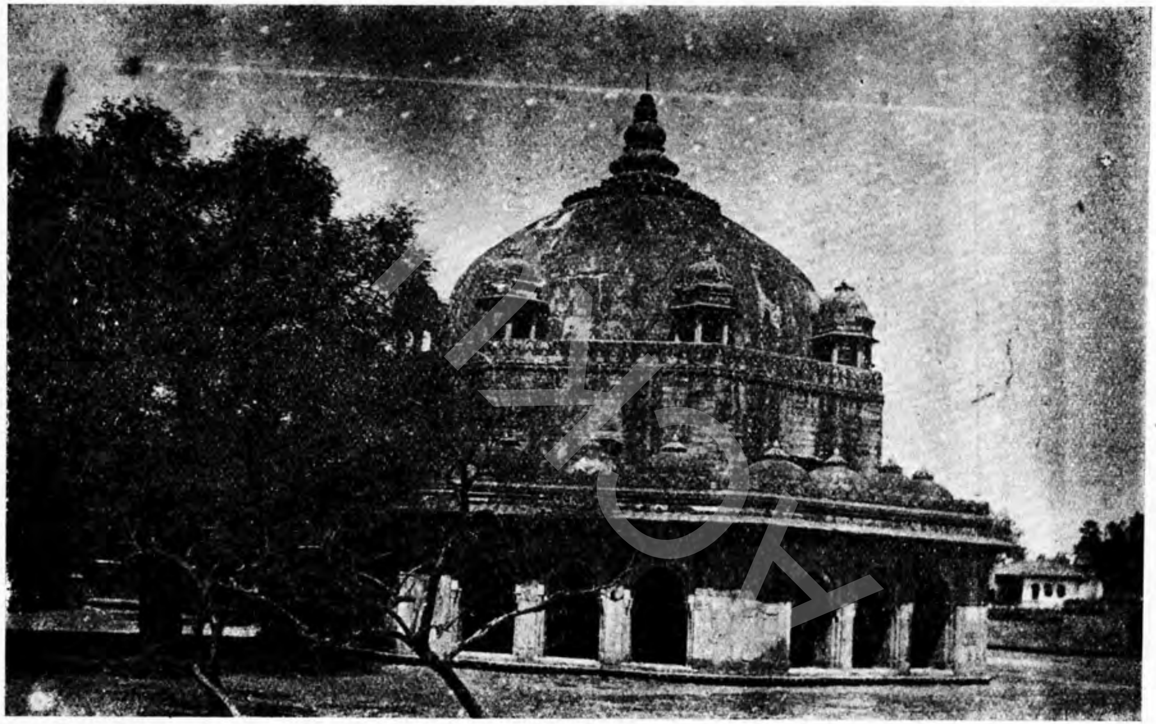
چه درسنهٔ ۹۴۹ هجری (۱۵۴۲ م) شیرشاه بمالوه حمله‌برده‌خواست تاریشهٔ دشمنان را ازآنجا نیز قلع وقمع نماید .شهرت حرکت عسکری شیرشاه بزودی تمام امیدهای اتفاق واتحاد حکومتی‌های گردونواح راغالباً به‌سرا فسری مالد یوراجهٔ (ماروار) برخلاف او تشکیل می‌شدفنانمود .ضربت اول جنگ درقلعهٔ گوالیار اصابت کردوتوسط شجاعت‌خان فتح گردیدبعدازآنکه تمام‌منطقه حکومت ابوالقاسم بیگ‌حاکم قلعه گوالیار ازطرف مغلهابدست شیرشاه افتاد باعسکر خویش بسوی

سرانگ‌پور عزیمت نمود ملوخان (۱) حاکم ایالت مالوه هیچ مقاومت نشان نداد زیرا قوای که خویش را حفظ نماید حاضر نداشت مجبوراً خویش را تسلیم شیر شاه نموده مالوه را بدست قشون شیرشاهی سپرد ؛ ۹۴۲ هجری ۱۵۴۲ م .زیرا او میدانست که شیرشاه شخص رحمدل و باسلوکی است . این بود که خویش را برحمت شیرشاه افگند وعزت یافت . اگرچه شیرشاه درحق ملوخان خیلی بدگمان بوده کینه وغیظ او را میدانست امادرآن موقع تمام سوء ظن خویش را فراموش کرده تحائف لایق فرستاده وخرگاه سرخ (۲) بوی ارزانی داشت . مرحمت و بخشایش شیرشاه از حد افزون بود .مخصوصاً بچنین دشمنان خطرناک و مدهشی که بدستش اسیر می افتاد فتوت وجوانمردی را کنار نگذاشته باوی معاملهٔ دوستانه می نمود. واین خود واسطهٔ مهمی بود که شیرشاه رامحبوب رعیت ساخته بود.

شیرشاه از روی جوانمردی صوبه‌ها را در بنگال به‌عوض جاگیر او در مالوه بوی سپرد چونکه مالوه را نمی توانست به‌همچو شخصیکه درصداقتش اطمینان نباشد بگذارد . زیرا درآنوقت غلطی مختصر باعث پیش‌آمدهای خطرناک درامپراطوری میگردید . این عطای شیرشاه به‌ملوخان دلخواه نبود. زیرا اونمیخواست از مالوه به بنگال برود شیرشاه شجاعتخان رادستور دادتاازوی بی اطلاع نبوده دورادور اعمالش را نگاه کند مگر ملوخان نگاه اورا فریب داده بسوی گجرات گریخت. اگرچه شجاعت خان هم از و

(۱) دراثنای سلطنت ضعیف محمود دوم ملوخان نام یکی از سرداران قوم‌بنا برحس جاه طلبی که داشت قوای بهم رسانیده مقامات سند و یوجین، سارنگ‌پور و بعضی جاهای دیگر را بدست آورده سلطنت آزادی درتحت ادارهٔ خویش تشکیل کرده بود . علاوه برملوخان دوسردار دیگر نیز ازموقع استفاده کرده بودندچون مالوه ودهلی خیلی قریب هم بود بنا بران شیرشاه ازین طرف درهراس بود . پس لازم دید که آنرا بدست آرد . این بود که گوالیار سارنگ‌پور، یوجین را گرفته ودرآخر سال ۱۵۴۲ فتح مالوه راانجام داد (صفحهٔ ٥٤ ووه امپراطوری مغلیه

(۲) خرگاه سرخ درآن وقت منصب امیری بود .



سا سرام : مقبرهٔ میان حسن سور پدر شیر شاه

فوراً تعقیب نمود اما بی نتیجه ماند .

شیر شاه بعد از تنظیم و تلصیق اداری جایها ئیکه بامپرا طوری او اضافه شده بود بسوی آگره شتافت. اما پیش از آنکه با آگره باز گردد قلعهٔ (رنتامبور) با آرامی بدستش افتاده از ثروت هنگفت آن تمتع بردو آنرا در تحت صیانت پسر بزرگ خویش عادلخان گذاشت .

شجاعتخان که باداره وفرمانفرمائی مالوه عز تقرر حاصل کرده بود مجبوراً بجنگ ملوخان وناصر خان که میخواستند بازمالوه رادر حیطهٔ تصرف درآورند مشغول گردید . بایك هجوم وقوای قاهره و آلات جنگی سلطنتی و حفظ صداقت بشاهنشاه ایشانرا شکست دادو همچنان از طرف شاهنشاه درعوض حکومت تمام آن مناطق بوی اعطاودوازده هزار سوار دررکابش مقرر گردید .

الحاق این اطراف ، امپراطوری وسیع شیرشاه را تامین نمود، و سرحدامپراطوری در جنوب خیلی تا نادور رفت . فتح مالوه گویا سبب تسلسل فتوحات وراجپنوتانه گردید .

فصل هشتم

فتح رایسین (۹۵۰ ه)

بهادر شاه گجرات بعداز ظفر بر حکام هندو ومسلمان مالوه را ضمیمهٔ کشور خویش گردانیده در ۹۳۹ ه (۱۵۳۲ ع) بطرف رایسین پیش قدمی نمود. رومی خان سالار مشهور قشون اوقلعهٔ رایسین راتحت بمباردمان قرارداد. راجپوتها با هجومهای مدهش خویش از ایشان دفاع کردند اما فائده نبردند. بهادر شاه قلعه را مسخر نموده بجرم بی حرمتی راجپوتها مسلمانان رایسین را چور کرده بعد از مرگ بهادرشاه راجهٔ پور نمل (ولدرای سلهدی پوربه) که از طائفهٔ راجپوت کهلوت بود دوباره رایسین را از دست آنها گرفت وآزاد نمود وبرخلاف مسلمانان فتنه انگیزی ها کرد وقراریکه میگویند ایشان اندازهٔ ظلم و تعدی را تاجائی بلند بردند که حتی حرمت زنان را در نظر نگرفتند. این کار فی الواقع خیلی ابلهانه وبی شرفانه بود. مسلمانان رایسین که از تحمل آنچنان اعمال وحشیانه عاجز بودند ودر هر موقع هتك شرافت ایشان کرده میشد مجبوراً ترك وطن گفته بحکومت مسلمان دیگر که در همسایگی ایشان واقع بود پناه برده استمداد جستند. پورنمل وقتیکه بر هجرت مسلمانان اطلاع یافت بر کمزوری خویش وقوت همسایه نیز یقین حاصل کرده بود.

چون شیرشاه برو قایع فجیع مسلمانان فلاکت اشتمال واقف گردید گفت «من غلط کردم که بسوی بنگال آمدم. اگر حضرت ذوالجلال مرا استعانت نموده ازین سفر باز گردانید پور نمل را که بر قبائل مسلمانان ظلم و تعدی را

از حد گذرانیده ایشانرا مقتول و محبوس نموده و دست بر ناموس و شرف شان زده از دختران شان رقاصه ها ساخته طوری بسزای کردارش رسانم که عبرت دیگران شود ».

شیرشاه بعد از آنکه از طرف بنگال آرام شد بسوی رایسین شتافت . پیش از ینکه بجنگ شروع شود شیر شاه بنارس را در عوض رایسین بپورنمل پیش کرد . اما پورنمل هر گونه معاملات صلح آمیز را رد نمود . شیرشاه مجبوراً از یکطرف برای جبران شکایت از تعدی مسلمین آن سرزمین و ازطرف دیگر برای اضمحلال آنچنان قوای بزرگ درمجاورت محیط سلطنت خود شروع باقدامات لازمه نمود . شیرشاه در عین زمان مهم دیگری هم پیش رو داشت . چه ، حاکم ایالات دیگر از ایالات را جپوتانه باقوای کافی مانع پیش رفت اعمال وی بود زیراحاکم موصوف که (مالدیو) نامداشت وبرایالات (مارواړ) حکم فرمائی می نمود همایون امپراطور سابق را در مقام (جوده پور) ملاقات کرده برای پیشبرد مقاصد خویش قشونی از راجپوتهای دلیرآنجا تشکیل کرده بود .

درسال ۹۵۰ ه (۱۵٤۳ م) اولین حمله بر رایسین کرده شد جلال خان بادستهٔ قراولان پیش قشون شیر شاهی بدان‌صوب حرکت کرده تامقام (بهلسا) بدون مشکلات رسیده بود . شیرشاه که از عقب میآمد باوی بآ نمقام یکجا شده باهم بسرعت زیاد عزیمت نموده در جوار رایسین واصل شدند . شیرشاه بافعالیتی که داشت ساخلوی قلعه را نوبت نداده و قلعه را زیر محاصره کشید .

« تاریخ شیرشاه » راجع بیک واقعهٔ دلچسپ در ضمن محاصرهٔ قلعه ذکری آورده میگوید که : روزی دستهٔ از افغانان با هم نشسته راجع بدلیری و شجاعت عساکر راجهٔ پورنمل صحبت وگفتگو داشتند و همه مردم درآنوقت

برین عقیده بودند که هیچ قشونی باقشون پورنمل ازحیث شجاعت و رزمدانی برابری کرده نمی تواند زیرا این عسکر جرار درهر جا امتحان داده از حیث شجاعت مشهور گردیده بودند . تنی چند هر روز از داخل قلعه بیرون شده می گفتند درعسکر شیرشاه هیچ کس که باماتوان مقابله داشته باشد موجود نیست . افغانها در موقعیکه این سخنان را می شنیدند متغیر می شدند اما از ترس شیرشاه نمی توانستند بایشان مصاف داده ثابت کنند که افغانها تا چه اندازه از ایشان شجیع تراند . اثنائیکه در ضمن صحبت باین نکات اشاره رفت غریو از مجمع دلیران برخواست که باهم می گفتند : « شیر شاه اگرما را می کشد ویا از ملك خود اخراج مینماید اختیار دارد بهر حال یکمرتبه شجاعت راجپوتهای پورنمل را اندازه بکنیم . »

روز دیگر قبل از طلوع آفتاب یکهزارو پانصد سوار افغان بدون حکم شیرشاه در موضع معینی گرد آمده بطور جنگ صفها کشیدند وبه راجهٔ پورنمل اطلاع فرستاده گفتند :

«مایکهزار ویا نصد سوار افغان بدون حکم شیر شاه آمده صفهای جنگ کشیده ایم تونیز باعسکر جرار خویش برون آمده مقدار شجاعت ورزم آزمائی راجپوتهارا بمابنمای . »

راجهٔ پورنمل آنقدر به شجاعت و کاردانی قشون خویش مغروربود که ابدأ بفکر اینکه شاید افغانها بایشان برابر باشد نیفتاد . پورنمل یکهزار و پانصد نفر اشخاص رزم‌دیده وپرزور خود راجدا کرده بمیدان فرستاد وخودش برای تماشا بالای دروازهٔ قلعه جای گرفت . جنگ دربین افغانها و راجپوتها در گرفت وتابشام روزطول کشید . جنگ دراشتداد شد ، نه‌این فرقه فتح کردندو نه آن‌دسته

غالب آمدند . آخرالامر افغانها غالب شده راجپوتها را از میدان عقب راندند ، ودرنوبت دیگر که گویا ختمواقعه باشد افغانها برایشان حمله آورده راجپوتها راتانزدیك دروازهٔ قلعهعقب نشاندند . اگرچه راجپوتها نزدیك دروازهٔ قلعه باز میخواستند مقاومت کنند اماهجوم سیلاب نمای افغانها دیگر ایشانرا نوبت نداد . راجپوتها مغلوب شده داخل قلعه گردیدند وافغانها مظفرومنصور باز گشتند (۱) گفتیم شیرشاه قلعهرا محاصره کرد . اینمحاصره ششماه تمام طول کشید . راجهٔ پورنمل درخواست صلح نموده بهتسلیم دادن قلعه راضی شد وشیرشاه درخواستوی را کهبدینقرار بود پذیرفت :

آ- راه آزاد برای خوداو وفامیل ومتعلقاتش .

ب- دومنزل دوری شیرشاه ازقلعه .

شیرشاه دومنزل دورشد . راجه پورنمل وقشونوی کهباتمام لوازمات حربی مجهز بودند بدون هیچ گونه هراس ازقلعه خارج گردیدند . شیرشاه فیالواقع میخواست معاهدهٔ کهباراجه پورنمل نموده بودحفظ کند ، اما آتش غیظ وغضبی کهازظلم های فجیع وتعرضات بیشرفانهٔ راجپوتهابر مسلمانان ، اکثر افغان های خون گرم را از جادهٔ تحمل کشیده بود خاموش نشد . شرارهٔ که آتش افروخت چنین صورة گرفت :

بعدازآنکه خبرصلح درمیان مردم انتشار یافت زنان بزرگان (چاندری) وغیره که شوهران شان ازدست راجپوتها مقتول گردیده بودند درکنارشارع بانتظار شیرشاه بودند ازوی استمداد جستند . شیرشاه پرسید ایشان کیستند وحکم داد تاآنهارا بحضورش حاضر کنند .

---

(۱) تاریخ هند (ایلیوت)



ساسرام: یکحصه ازمقبرهٔ میان حسن سور که از ایوان سفلی مقبرهٔ شیر شاه بر داشته شده وگمان میرود حاوی یکحصه از ایوان علیای مقبرهٔ اول‌الذکر ویکی از چبوتره های هشت گانهٔ آنست.

ایشان گفتند : « توبا آن بی‌شرف وحشی صفتی صلح‌میکنی که‌مارا ظلم وتعدی او بروز سیاه نشانده . اوشوهر های مارا قتل،دختران‌مارا اسیروازآنهار قاصه‌ها تر تیب داده ملك ومال مارا از دست ما بزور گر فته .... اگر تو با این عرض‌ما گوش ندهی وانصاف نکنی روز حشر که انسانهای اول وآخر جمع شوند ترا ملزم خواهیم دانست ».ناله وفریاد وداد خواهی زنان طوری اثر بخشید که چندین قطرهٔ اشک ازچشمان شیرشاه سرازیر گردید.نفرت ازظلم یکی ازصفات برجستهٔ شیرشاه بودوازابتدا میخواست ریشهٔ آنرا ازبیخ‌وبن بر کنند وخلق راآرام نگهدارد .

واقعهٔ که درکامپ شاهی ظهور کرد انعکاس آن مانند بمب درمیان تودهٔ قشون پرهیجان انفجار نمود . جوش وغریو عسکر را که علما تقویت میدادند ازشیر شاه خواهان عدل وانصاف شد . هرکس می‌تواند درآن حال بنزاکت موقع پی ببرد شیرشاه دربین دومعاملهٔ بزرگ حیران بود که یکی عهد با راجهٔ پورنمل ووعدهٔ حیات او وفامیلش ودیگر احساس عادلانهٔوی که توسط فتوای شیخ رفیع‌الدین صفوی (که عالم زبدهٔ آنوقت بود) حمایه میشد اجرای عدل وانصاف بود .

* * *

یکدسته ازقشون افغانی درزیر ادارهٔ عیسی خان حجاب باسرعت برق‌براه افتادند ودر طلوع روز دیگر برراجپوتها حمله نمودند، راجپوتها که تماماً مسلح بودند با شجاعت درحال ناامیدی جنگیدند . اماحسب معمول در مقابل جبروت ودلیری فوق‌العادهٔ افغانها کاری ازپیش نبرده همه مقتول شدند(٩٥٠هجری) .

فصل نهم

فتح سند وملتان (۹۵۰ هـ)

بعداز غلبه‌های پی در پی بر همایون چنانچه گفته شد شیر شاه ولایت وسیع پنجاب را ملاحظه نموده آنرا نیز ضمیمهٔ کشور خویش گردانید ، و هیبت خان نیازی و خواص خانرا بحکومت آن گماشت اما چون معمول است که دو حکمران در یك ملک نگنجد مناسبات هردو خراب گردید .

شیر شاه خواص خانرا که در جنگ باپور نمل به نهایت کفایت جنگیده ابراز لیاقت نموده بود بمصاحبت خویش پس خواست وهیبت خان حکمران پنجاب تعیین گردیده سی‌هزار سوار در رکابش مقرر گردید . هیبت‌خان که مرد جرار وکار آزموده بود در سرحدات وجاهای خطرناك عساکر معتمد خویش را مقرر کرد . شیر شاه لیاقت و فعالیت هیبت خانرا میدانست ، زیرا او در تعیین حکام و منصبداران خیلی مهارت داشت ودر هر جا مطابق محیط آن حاکم میفرستاد .

فتح خان جت که دزد خونخواری بود لشکری بهم رسانده در آن اطراف بدون ترس در ارتکاب جرایم وقطاع الطریقی دوام داده بود ، برای شیر شاه چندین شکایت از قوه وتردستی او دردزدی ورهزنی واذیت اوبمردم و ناامنی درآن حصه رسید . شاهنشاه که آرامی رعیت وتقرر امنیت را از تمام چیزها بیشتر اهمیت میداد به هیبت خان امر داد تاآن فتنه وفسادرادرحوالی پنجاب خاتمه داده ملتان‌را فتح نماید. هیبت خان باقوهٔ حربی خویش طوری هجوم آورده که فتح خان

باتمام قواء درقلعهٔ نزدیك فتح پورمتحصن گردید قشون هیبت خان چنان قلعه را محاصره نمودند که راه فرار بررروی دزدخونخوار مسدود شد. اما مستحفظین قلعه که در تحت حکم هند و بلوچ بودند از یکطرف برمحاصرین حملهٔ شدید آورده دوباره آزاد شدند اما هندو بلوچ وفتح خان اسیر گردیده بدست هیبت خان رسید و نیز ملتان مسخر شد (٩٥٠ ه) هیبت خان فوراً اجراآت خودرا راجع بامنیت مملکت ، تسخیر ملتان واسارت فتح خان وهند وبلوچ همه را با مپراطور نوشت. شیرشاه ازین خبر نهایت مسرور شده درر تبه وجاه هیبت خان افزوده لقب اعظم همایون وبار گاه سرخ بوی ارزانی داشت ؛ ودستور داد که عادات (لنگه‌ها) را که درینموقع خدمتی خوبی کرده بودند محترم داند . ونیز امر نمود تا فتح خان وهند و بلوچ را اعدام نماید .

همینکه فرمان ودستورات شاهی راجع بآبادی ملتان برای اعظم همایون در ملتان رسید اوفتح جنگ خانرا سررشتهٔ آبادی شهر داده در ملتان گذاشت وخود عازم لاهورگردید وفتح خان وهند و بلوچ را اعدام کرد. فتح جنگ خان طوری درآبادی شهر وخیر اندیشی رعیت بذل مساعی نمود که ملتان گاهی چنان آباد نگشته بود. ودر ولایت ملتان شهر آباد کرده آن رابنام امپراطور (شیر گره) نام‌نهاد .

هیبت خان که اکثر أفاتح این منطقه بود درتنظیم وترتیب امور کوشیده درخشنودی امپراطور مجاهدت مینمود وعسکر خویش را عموماً آمادهٔ رزم میداشت تااگر عسکری از جانب همایون برای استرداد حکومت سابقهٔ همایون آید بزودی مقابله کرده بتواند .

فصل دهم

فتح مار وار (۹۵۱ ه)

« مالدیو » (۱) حکمران مارواز که فوق‌العاده مقتدر گردیده‌لشکر فراوان گرد آورده بود خویش‌را در اثر طوطئه ها ود سیسه‌ها برخلاف شیرشاه ، دشمن ساخت . دعوتی که بها یون داده نمی خواست متحداً شیرشاه را ازمیدان بردارند یك جرم بزرگ وناقابل غفران بود . شیرشاه تا موقعیکه به «پورنمل » وملو خان غالب نشد باوی بجنگ وصلح گذرانید . درعین حال« مالدیو » نیز بیکار نه نشسته‌درجمع‌آوری لشکرخویش پرداخت‌وقوای عظیمی‌آماده ساخت ، وهمچنان‌درنقاط‌لازمه قلعه‌های جنگی تعمیر نمود. قشون‌وی که از طایفهٔ « راتهور »و « راجپوت » بودند بالغ بر پنجاه هزار میشد . این طایفهٔ که‌قشون «مالدیو» را تشکیل‌داده بودنداز جنگی ترین‌راجپوتهاواز نسل‌های قدیم درفن جنگ مشهور وهمیشه با بهترین سلاح مسلح بودند . شیر شاه بقرار اطلاعی که‌برایش رسیده‌بودمیدانست که‌این‌همه‌جمع آوری‌وعسکر پروری بزودی تکمیل گردیده برای جنگ اخیر ومهمی آماده خواهدشد ونتیجه منجر بقیام‌سلطنت برای‌وی‌ویااز دست‌دادن‌آن بود.این بمب‌اندك‌اندك آتش گرفته‌آخرلامر درسال ۹۵۱ هجری (ماه جنوری ۱۵۴٤م) در مارو ارمنفجر شد.

اثنائیکه‌شیرشاه ازراه(نارنول)پیش قدمی‌نموده جانب‌اجمیر که‌در آنجا «مالدیو» استحکامات‌زیادی گرفته بودمارش‌مینمود(ناگور) رابدست آورد . سراسر را هیکه

(۱) شارتر کمبرج هستری آف اندیا راجه مروار را « راتهور » نوشته‌صفحهٔ ۳۳۵



منظرهٔ عمومی بقعهٔ شیر شاه وانعکاس آن درآب دریاچه

تابه اجمیر میرفت خشك و بی آ ب بوده هیچ نوع آ ذوقه د ستیا ب نمیگر د ید - امااداره ٔارزاق قشونی همه ضروریات رامنتظماً از دهلی تهیه می نمود .طبعاً این کار خیلی مشکل بود ، اگرچه قوای خستگی ناپذیر افغان می توانست بهمه بلیات مقاومت بکنند امااین نکته رانباید از نظر انداخت که قشون افغانی بامرکز اوازمات در دهلی ظاهراست ازچه سختی ها بایست انتظار کشند.اگرقشون «راتهور» برخط حرکت لوازمات قشونی شیرشاه حمله میکردند هویداست که نتیجه بچه بدبختی منجرمی شد . شیرشاه نازکی موقع رامیدانست و بر تمام بدبختی ها ئیکه اگرواقع می شد با خبربود اما طبیعتی که خودرا گاهی ذلیل نمیدید امید ها داشت .

رجوع وقایع برانسان بابخت توام است ، درهمچو وقت خطرناك قوای فاتحیت شیرشاه طوری قابلیت بظهور رسانید که تاریخ آنرا بنظرتحسین می نگرد . تامدت یکماه قریباً هردو لشکر باهم مقابل بودند ولی نه فتح نصیب این بود و نه بهرهٔ آن . پنجاه هزار نفر رزم دان وکارآزمودهٔ که قشون « راتهور » راتشکیل داده بودند ممکن نبود بکدام نوع از تدابیر جنگی ازپادر آیند هر دولشکر برنتیجهٔ وخیم این جنگ آ گاه بودند . زیراهردو قشون اندازهٔ شجاعت طرف مقابل را میدانست .

شیر شاه همیشه عروس فتح را بانقصان مختصر افرادقشون درآغوش کشیده در آن وقت دماغ فوق العادهٔ اوباز طرحی ریخت که حریف راباوحشت و دست پاچگی ازمیدان بدرآورد . چه ، شیرشاه چند مکتوب بنام ارباب اعتماد و افسران قشون «مالدیو» تحریر نموده طوری ترتیب داد که بدست مالدیو رسید . وقتیکه این مکاتیب بدست مالدیو رسید هرمکتوب رابنام هریك ازسرداران نامی قشون خود یافت که مضامین آنها راجع به تسلیم دادن «مالدیو» و ختم اغتشاش بود . مالدیو چون برین امراطلاع یافت برخود هراسیده برتمام سرداران سپاه خویش بدگمان

شد وحکم باز گشت عمومی داد. « چتیا » «وگوتیا» که ازامرای کبار « مالدیو » بودند درین مورد خیلی ممانعت کردند اما چون بنام آنها نیز مکتوب بود اصرار شان برسوء ظن راجه قوت داد و نتیجهٔ مثبت بخشید . پلان شیرشاه دشمن بزرگ او را بدون اتلاف عسکر از پادرآورد. بعضی از افسرهای « مالدیو » که آن دو نفر فوق الذکر نیز شامل بودند پسانتر بر اصل مسئله واقف شدند . ایشان باهم گرد آمده قرار حمله برشیر شاه دادند وقریب دوازده هزار راجپوت بطور شب خون برقشون شیر شاه حمله آور گردیده برای ثبوت حفظ صداقت راجپوتها نسبت به « مالدیو » جان های خویش را قربان کردن خواستند . اما از اتفاقات حسن که آن شب خیلی تاریك بود وایشان راه را گم کردند ، وفرداصبح باقشون شیر شاهی مقابل شدند جنگ شدیدی برپا وهردو قشون داد مردانگی دادند . آخر قشون شیر شاه غالب آمد ولشکر « راتهور » همه درجنگ کشته شدند . شیرشاه بعدازآنکه غالب گردید راجع باهمیت و خطرناکی این جنگ چنین گفت : « برای یك مشت با جره (ارزن) نزدیك پادشاهی هندوستان را از دست داده بودم »

شیر شاه مالدیو راهیچ مهلت نفس راست کردن هم نداد و او را تعقیب نموده رفت تااینکه مالدیواز (جوده پور)مرکز ماروار هم خارج گردید . « اجمیر » و« ابو » نیزدر حیطهٔ تصرف افغان ها درآمد. مالدیو « درسیوانا » پناهیده در آنجا مادام العمر سکنی گزید . شیرشاه بعد ازچندماه توقف درآگره دوباره عسکر خویش رادر اجمیر (۹٥۱) هجری (ماه جون ۱٥٤٤) ملاقات نمود .

بعد ازگرفتن مارو ار تصرف قلعهٔ (چیتار) نیز اشکال پیدا نکرد . شیر شاه بعد ازآن ایالات « راجپوتانه » رابهمراهی عسکر خویش سیاحت کرد . فتح چهار موضع مهم راجپوتها که عبارت از «اجمیر »جوده پور »« »کوه ابو»و« چیتار » با شد

شهزادگان ایشان را بهراس افگنده بود وظاهراست که دراثر آن انقیاد بزرگان راجپوت واقتدار امپراطوری دهلی قایم گردید .

شکست مالدیو و فتح ماروار امپراطوری شیرشاه را تکمیل نموده زیرا امپراطوری او درین وقت متضمن تمام هندوستان شمالی ومرکزی بود، شیرشاه تسخیر این امپراطوری را بیشتر بحسن سیاست نموده بود نه بخون ریزی وجدال .

فصل یازدهم

فتح کالنجر، وفات (۹۵۲هـ)

بعد ازین فتح امپراطور شیرشاه عزم تسخیر قلعهٔ «کالنجر» که از مستحکمترین قلعه های هند وستان بست. قراریکه قلعهٔ موصوف را بعضی ها تحریر نموده توصیف کرده اند چنین است: قلعهٔ کالنجر از جنگی ترین قلعهٔ هند و بالای قلهٔ کوهی کائن است. این کوه یکنوع سطح مرتفع موجدار یست که محیط آن در بین چهار–پنج میل میباشد. تمام اطراف قلعه را کناره های بلند و مسلسل سنگی و پارچه های عظیم سنگ بطور حصار مستحکمی احاطه نموده، فی الحقیقت از سبب سنگلاخ های مهیب وسنگ های دیوارنمای رفیع صعود بر کوه کار آسانی نیست. درمواضعی که استحکامات حربی گرفته شده عموماً سنگ های ضخیم وهر یك غالباً بضخامت ۲۵ فت میباشد .... از بین پیچ خوردگی وسیع این کوه راه باریکی است که کج و پیچ از جنوب شرقی آن تابالامیرود. این راه خیلی تنك وصعب المرور است وازمیان جنگلات وخار بته های غلومیگذرد (۱). خلاصه قلعهٔ محفوظ و متینی بوده است که استیلای آن نه از کارهای معمولی وآسان بود.

وقتیکه شیرشاه عسکرخویش رابدان صوب حکم حرکت میداد، باراجهٔ قلعهٔ کالنجر از درصلح درامد. اما راجهٔ مذکور که کیرت سنگه نام داشت اطاعت ننموده در مقام مخالفت برآمد، شیرشاه قلعه رامحاصره وراجهٔ کالنجر درقلعه متحصن گردید. شیرشاه درترتیب نقب ها و نقشه های جنگی مشغول گردیدا ما مع الاسف در موقعیکه

(۱) شیرشاه سوری تالیف ذوالفقار علیخان.



سا سرام : منظرة مقبرة شيرشاه سور

شهنشاه جنگ رادایر کرده پلان های قلعه گیری را درموقع اجرا میگذاشت جبه خانهٔ که در نزدیکی او بود آتش گرفت، بشیرشاه و امرای وی که در آن جمله شیخ خلیل ومولانا نظام دانشمند ود ریا خان سر وانی هم بودند سوختند. شیر شاه که از اثر سوختگی نفسهای آخرین خود را می گرفت بهزار کوشش خویش را بمورچال درپای دیوار قلعه رسانیده و از هوش رفت درهر وقتیکه بهوش می آمد صاحب منصبان نظامی وعسکر دلیر خویش را بهجوم و تسخیر قلعه تشویق و تشجیع مینمود، تااینکه در آخر همانروز قلعهٔ کالنجر از طرف قشون شیرشاهی فتح گردید و کیرت سنگه راجهٔ آن بدست افغانها اسیر افتاد. اثنائیکه خبر تسخیر قلعه را به شیرشاه گفتند او نگاهی بسوی آسمان افگنده و گفت «تشکر ای خدای بزرگ!» وچشم از جهان بست. اعلیحضرت موصوف بتاریخ ۱۲ ربیع اول ۹۵۲ هجری مطابق ۲۲ می (۱۵۴۵ م) (۱) واقع شد وشاعری تاریخ وفات این شاه بزرگ را درین دوبیت ادا کرده:

«شیرشاهی که ازمهابت او | شیرو بز آب رابهم میخورد»
«چون برفت ازجهان بدار بقا | گشت تاریخ او ز آتش مرد»

بعضی مورخین وفات شیرشاه را در سنهٔ ۹۵۳ هجری ثبت کردند اما بقول نویسندگان موثق از قبیل فرشته، افغانخان، وتوماس ویلیم بل ومالیسن (۲) وغیره سال ۹۵۲ هجری صحیح است زیرا بقرار شرحی که درمفتاح التواریخ داده شده چنین میگوید «در بعضی تواریخ مرقوم است که شیر شاه درسنهٔ ۹۵۳ ه

---

(۱) صفحهٔ ۵۶ امپر اطوری مغل مولفهٔ جعفر طبع پشاور (۲) درصفحهٔ ۶۰ کتاب امپراطوری اکبر مولفهٔ مالیسن وفات شیرشاه ۱۵۴۵م ثبت شده که با ۹۵۲ هجری برابر می آید. و شارتر کمرج هستری آف اند یا نیز وفات اورا در ۲۲ می ۱۵۴۵م گفته صفحهٔ ۳۳۵.

فوت کرده ، اماازتاریخ (مذکورةالصدر) واز تاریخی که بر «گهاری باولی» (۱)واقع دهلی منقوش است صاف‌ظاهر است که‌اودرسنهٔ ۹۵۲ فوت کرده است.» پس اگرتولددر ۱۴۸۶ میلادی و وفات در ۱۵٤٥ بوده باشد عمر شریف ایشان شصت‌سال میگردد.

بعد از آنکه اعلیحضرت‌شیرشاه ودیعت حیات سپردند درساسرام آرام کردند که‌ما چگونگی آنرادر فصل علیحده‌درزیر عنوان آرامگاه‌سور یهادر ساسرام خواهیم‌نوشت(انشاء الله تعالی)

(۱) گهاری باولی درعقب جامع مسجد در شاهجهان آباد واقع است . آنراعماد الملك عرف خواجه عبدالله لاذر قریشی دراول سال جلوس اسلام شاه بن شیر شاه بنا نهاده بود درسنهٔ ۹۵۸ ه باتمام‌رسانید آثارش‌الی‌الان‌موجود است‌وعباراتی‌چند بخط عربی بر دروازه ودیوار های آن نقش است (مفتاح)

فصل دوازدهم

اداره و حکومت

شیرشاه درتاریخ‌هند یگانه‌مردیست که‌از منصب های پائین بر سریر امپراطوری نشسته . این مردفوق العاده‌پانزده سال‌امیروپنجسال ودوماه شهنشاه بوده بنهایت دانشمندی و تدبیر حکومت نمود.او صاف حمیده و خصائل پسند یدهٔ حضر تش از حد ودحصر بیرون است .شیرشاه‌یکی ازبزرگترین‌ولایق ترین شاهان آسیاست بعقل و تدبیرصائب وشجاعت وعفت وعدالت‌امتیاز داشت . چنانچه‌همهٔ مور خین هند برین امرقائل اند .واقعاً کارنامهای کشوری‌ولشکری اودر تاریخ‌هند ممتاز است . ترتیبات سیاسی واداری وی تاامروز سرمشق شاهان بزرگ میباشد . چنانچه در شروع این کتاب گفتیم اکبر کبیرحضرتش رادر طرز سیاست تعقیب مینود .ذوالفقا رعلیخان در کتاب‌خویش‌بعداز ذکرواقعهٔ مارواررا جع بمواضع مهم راجپوتانه چنین تحریر میکند :

«حکومت انگلیس امروز برای حفظ قدرت خویش در هندهمان سیاستی را که شیرشاه افغان درقرن شانزده مسیحی داشت تعقیب میکند . »

هستورین هستری (۱) از کتاب تاریخ مولفهٔ کین (keen) را جع بشیر شاه چنین نقل میکند :

---

(۱) جلد ۲۲ صفحه ۲۵ هستورین هستری طبع ۱۹۰۹ .

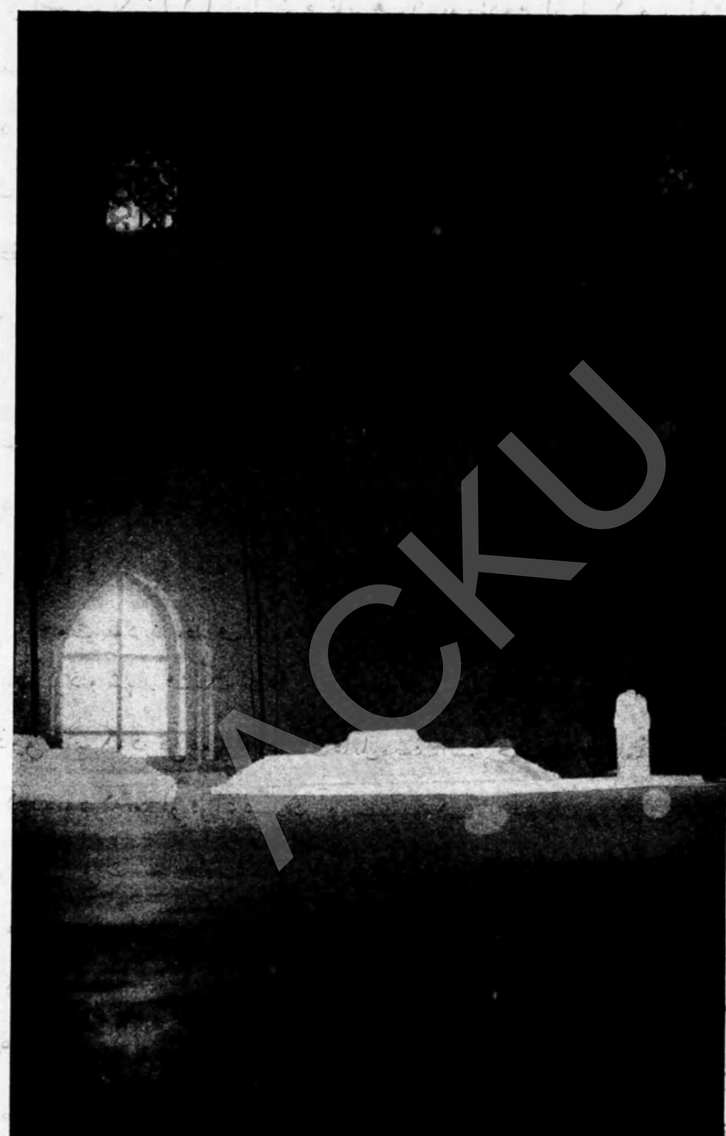
« هیچ حکومتی حتی حکومت امروزی انگلیس هم بحکومت عاقلانهٔ این شاه افغان رسیده نمیتواند » و نیز سمث V.A. Smith در کتاب (دی آکسفورد ستودنیس هستری آف اندیا) مولفهٔ خویش راجع به این شهنشاه کبیر نوشته :-

« ... ودرخلال این دور کوتاه حکومت خویش (شیر شاه) لیاقت فوق العادهٔ ازخود ابراز نمود وتهداب آن سیستمهای مرتب را جهت ازدیاد عائدات حکومت گذاشت که اکبر کبیر آنرا بانجام رسانید » (۱) شیر شاه میگفت «شاه بزرگ را لازم است که همیشه فعال باشد » وباین نظر همیشه افسران ملکی ونظامی واجرآات دوائر کشوری ولشکری را تعقیب مینمود. در خصوص مملکت داری نظریهٔ خویش راچنین اظهار نموده است :

« امنیت شاهی بایست حافظ حیات واموال رعایا باشد ایشان (شاهان) را لازم است که همیشه اساسات عدلومساوات را ملحوظ نظر داشته در تمام رشته های اداری بر همه طبقات ملت برابر نگرند وباید طوری افسران لایقرا بکار اندازند که ایشان برای ادای وظیفه سعی بلیغ داشته باشند وکوشش بکنند که ریشهٔ فساد وظلم از منطقهٔ حکمرانی ایشان کنده شود » .

(۲) اعلیحضرت شیرشاه سور درآبادی مملکت وسیع هندوستان بذل مساعی نموده یادگارهای قیمتداری تاامروز در صفحات هند از حضرتش بیادگار مانده است. چنانچه از بنگاله تاآب سند که یکهزاروپانصد کروه می شود سرک شاهی ساخت. سرکهای دیگر نیز کشید که ازآنجمله سه سرک خیلی

(۱) صفحهٔ ۱۰۷ تاریخ هند مولفهٔ سمث .
(۲) صفحهٔ ٦٥ امپراطوری مغل مولفهٔ جعفر .



ساسرام : قبرشیر شاه سور

مشهور است . یکی (۱) ازآگره تابرهان پور،دوم از آگره براه«بیاناه» تابه سرحدات مارواړ وسومی از لاهور به ملتان است . این سرکها خیلی خوب و کلان بهر د و طرف آنها درختان میوه دار غرس گردیده بود ، و همچنان د ر هریك کروه،کروه بست مسافرخانه، ومسجدی ازخشت پخته و سنگ بنا کرده وچه آب حفر نمود وتماماً اسباب استراحت مسافرین را مهیا کرد . درهر منزل اسپان پوسته ومحافظین راه مقرر فرمود ، وبسی شهرها را بنام خود مثل «شیرگره» که درچارکروهی قنوج است «وشیرکوت» وغیره آباد نمود را هتاس خورد که قلعهٔ سنگین ونهایت متین و بفاصلهٔ شصت کروه از لاهور بر لب دریای جلم کائن است درسنهٔ ۹٤۸ هجری بنا کردهٔ اعلیحضرت موصوف است که راجع بآن د ر فصول سابق ذکری رفته است و همچنان شهر قدیم دهلی را که اهالی از قلت آب آن در زحمت بودند بطرف قلعهٔ (دین پناه) که امپراطور همایون آنرا بنا نموده بود آباد کرد و شهر قشنگ دهلی نو را بوجود آورد .

ذوق خاصیکه در فن معماری داشت قابل وصف است چنانچه درقلعهٔ حضرت دهلی مکانی مقرر کرده بود که بعداز فراغ غسل درآن نشسته و گیسوان خود رادرهمانجاخشك میکردند . باری چون نوبت به جلال الدین محمداکبر بزرگترین شهنشاه سلالهٔ مغلی رسید همان موضع رابرای خویش انتخاب وديوان خاص نام کرد (۲) ونیز «مسجد قلعهٔ کهنه» «وشیرمندل» «ولال دروازه» که در پرانا قلعه وا قعند درسنهٔ ۹۵۰ هجری (۱۵٤۱م) آباد کرده و همچنین احاطهٔ درگاه قطب صاحب که درمهرولی درهمان سنه آباد نموده عمارت بهت آوریست که این شهنشاه بنا نموده.(۳).

---

(۱) صفحهٔ ٦٥ امپراطوری مغل مولفهٔ جعفر .

(۲) جلد ۲ بهار عجم صفحهٔ ۲۳۸ ستون ۳ .

(۳) جلد اول واقعات دارالحکومت دهلی صفحهٔ ۱٦ و صفحهٔ ۲٦۱ .

درمدت قلیلی که حکمفرمای تمام هندوستان گردید در توسعهٔ عمرانات باذوق سرشاری صرف مجاهدت فرمود که مارا جع به بعضی از آنها در آینده صحبت خواهیم کرد . اینست درعهدوی که به منتهای مدارج خود رسیده بود شایان تقدیر است . چه ، کسی نام دزد و راهزن نمی شنید تجار ومسافرین درقلمرو اوهر جا که میخواستند به امن سفر میکردند وهر جاشب می آمدند باسودگی میخفتند . اگردرراه مال ومتاع مسافری دستخوش تعرض قطاع الطریق میگردید زمیندار مسئول بود که یاسارق رابدست میداد و یا قیمت مال مسروقه راازخود میپرداخت . شیرشاه ازهرطرف مملکت خویش اطلاع داشت زیرا بواسطهٔ جادهٔ که ازبنگال طرف شمال غرب تمدید نموده بود اطلاعات بنگاله رادرظرف سه روز دررهتاس میگرفت ونیز ذریعهٔ جاده های شاهی پوسته درنقاط مختلفهٔ مملکت توزیع میگردید چونکه خطوطرفت وآمدرا خیلی منتظم ساخته بود . بنابرآن درهرمنزل اسپان پوسته وموظفین برای اینکار آماده کرد فرمان های شاهی ومکاتب وغیره توسط این « داك چوكی ها » بخوبی انجام میگیرفت . رویهمرفته درسرتاسر مملکت وسیع هند امورات پوسته خیلی منظم ومرتب بود . شیرشاه بدینواسطه ازتمام مامورین وحکام خویش اطلاعات کافی داشت که مامشت نمونهٔ خروار صرف بیك مثال اکتفاء کرده حکایتی نقل میکنیم :

شیرشاه به شجاعت خان که ازطرف اووالی مالوه مقرر گردیده بود امرداد تاقسمتی از زمین حکومتی آنجا رادربین عساکرکه در رکاب وی مشغول خدمت اند بطور انعام تقسیم نماید . اماشجاعت خان بقرارمشورهٔ درباریها آن قسمت زمین راخودتصرف کرده بعساکر تقسیم نه نمود . دوهزارنفر ازقشون اوجداشده دریك مقامی جمع گردیدند وباهم کنکاش نموده گفتند : برای همهٔ مالازم نیست که بداد خواهی نزد اعلیحضرت

بروید زیرا او مارا باشجاعت خان جهت حفظ این ممالك فرستاده لهذالایق نیست همه ازینمقام بدون امراو دور شویم . علی کل حال بهتر آنست و کیل از طرف ما این خبررا به اعلیحضرت موصوف رسانیده منظر اوامر همایونی گردد .

اما پیش از ینکه ایشان بانتخاب وکیلی وعریضه بپر دازند شیرشاه از واقعه مستحضر و حکم تاکید درآن باره فرستاد . شجاعت خان که ازحد بیش هراسناك وشرمسار گردیده بود خود بعد از قشون خویش آمده آنها را راضی ساخت وزمین را در بین ایشان بالسویه تقسیم نمود . (١)

شیرشاه از بدو عمر در امورات جهان دقت داشت و دریافت که مشاغل دنیا داری خصوصاً مهمات کشوری منحصر به بهبودی ورفاهیت رعایاست . از ینرو در طول مدت سلطنت خویش جهت حصول این آرزو بسا مساعی جمیله نمود .

شیرشاه اصلاحات زراعتی و مالیاتی نمود (پائین تر ذکر خواهدشد) وچنانچه گذشت سرك ها ساخت وپل ها آباد کرد . باغات ومقامات تفریح بوجود آورد . دارالخیرات و دارالشفاء و کاروانسرا یها ساخت ، صنعت و ادبیات را ترقی داد مکاتب ومدارس کشود ومساجد وخانقاها تعمیر نمود . خلاصه برای رفاه عموم رعیت خیلی کارهای شاندار کرد (٢) وبرای آسایش رعایای خود از هیچگونه فداکاری خود داری ننمود .

بااهل هنود هیچگونه گزند و آسیبی نمی رسید و مدام با ایشان مانند مسلمانان بملایمت وملاطفت رفتار کرده می شد . شیرشاه میگفت « سرداران ملت درحقیقت خدام ملت اند هرطایفهٔ وملت حقوق مساوی دارند بایست با ایشان منصفانه

---

(١) تاریخ هند جلد ٤ صفحات ٤٢٥ تا ٤٢٧ مولفهٔ ایلیوت .

(٢) صفحهٔ ٦٣ امپراطوری مغل .

رفتار شود . در امورات رسمی وسلطنتی مسلمان وغیر مسلمان نزدمن برابرند »

جهت تحصیل مالیه مملکت رابه ٤٧ قسمت تقسیم کرده درهر قسمت پنج صاحب منصب گماشت که از آنجمله یکی رئیس حسابیه میبود ، تصفیهٔ منازعات مالی بین حکام ورعایا وظیفهٔ اوبود. مالیه‌ازحیث رقبه‌مزروعه محصولات آن تخمین میشد . دهاقین وزمینداران مالیه را جنس و یانقد بمیل خود می‌پرداختند .

اصلاحات مختلفهٔ که جلال‌الدین محمداکبر راجع به‌کشت های مزروعه وحصول مالیات آن کرده از روی‌قانون‌های شیرشا هیست .

یك مجموعهٔ قوانین مشتمل برمواد حقوقی و جزائی ترتیب‌داد. هیچ حاکم بیش از دوسال دریك موضع نمی ماند . اسلحهٔ تمام‌مردم جمع‌کرده شد دراجرای تنخواه قشون شخصاً حاضر میبود تاازیك طرف درحق کسی‌تجاوز وازطرف دیگر باعسکر تماس پیداکند . شیرشاه برای جلوگیری از بحران‌های‌اقتصادی مسکوکات را اصلاح نمود و بر طلا ، نقره ، مس سکه‌زد ورائج ساخت . وزن وقیمت هر سکه را معین نمود.خلاصه‌درعهد سلطنت این شهریار بزرگ مملکت شاد ، ملت آباد امنیت قایم وعدالت برقرار بود .

گویند شیرشاه روزی آئینه دیدی وگفتی که‌حیف دروقت پیری ونماز شام سلطنت بمن رسید وگرنه اهل عالم میدیدند که‌چها میکردم .

عدالت و رحمدلی و رعیت پروری اعلیحضرت وی بحث طویلی میخواهد . چنانچه خطاب (سلطان عادل) راکه‌برای خود گرفته بودبقول‌همه مورخین مانند دیگر شاهان تنها نام وآوازه نبود ، بلکه فی‌الواقع عدل ودادعهدش قابل توصیف است .اینجا نیزمثالی آورده وبآن‌اکتفا مینمائیم:

خلاصة‌التواریخ فرشته‌وبعضی کتب موثق‌دیگرواقعهٔ ذیل‌رامتحداًذکرنموده‌اند :

عادل خان پسر شیر شاه روزی بسواری فیل ازیك کوچهٔ آ گره میگذشت واتفاقاً درعمارتی که به نسبت دیگر عمارات کوچه پست تر ساخته شده بودزنی برهنه غسل مینمود. عادلخان که نظرش بآن زن افتاد بیرهٔ پان بروی انداخت وگذشت. زن موصوف عین واقعه رابرای شوهر خویش نقل وشوهرش راساً بحضور شیر شاه آمده واقعه را بیان وداد خواهی نمود. شیر شاه خیلی بقهر شده عادلخانرا توبیخ نموده حکم داد تاهمان طور زن عادل خان را برهنه کرده وشوهر آن زن را سوارهٔ فیل بروی بگذرانند واونیز بیرهٔ پان براواندازد ومعامله با لمثل نماید. اعیان دربار که این امر را اززبان شیرشاه شنیدند بعجز والتماس بخشش پرداختند اما شیرشاه قبول ننمود، شوهرزن مذکوره که حکم بالمثل اززبان شیرشاه شنید بعد ازدعا گوئی بشهریار عدل پرورعرض نمود وشهزاده را بخشید.

برای حل وفصل منازعات ودعاوی درهر طرف محکمه هائی بنام دارالعدالت تاسیس وقضات مشغول وظیفه بودند. درمقابل حق لحاظ کسی چه از خانه وادهٔ بلند وچه از خانه وادهٔ پست کرده نمی شد. سیستم پنجاب نیز خیلی قابل تعریف است. هندوها تمام معاملات ومنا قشات خود را درپنجاب فیصل میکردند. درعهدامپراطور شیر شاه تشکیلاتی مانند قوای پولیس امروزه موجود بود که مردم را اداره میکرد. شرارت ها وتعرضات را این ادارهٔ نظمیه تسکین میداد ونیز تفتیشات مذهبی بمحتسب هاداده شده بود.

چنانچه اشاره شددر عهدوی ادارهٔ ضبط احوالات نیزموجود بود که ملازمین آن همیشه متوجه احوال حکام، کاردا ران واوضاع رعیت بودند واز هر مسئله مرکز را خبر میدادند ووواقعات پیش ازوقوع جلو گیری میشد. مولف کتاب کمبرج هستری آف اندیا گوید که « فی الحقیقة او (شیر شاه)

یکی از بزرگترین شاهانی است که بر تخت دهلی نشسته . از عهد ایبک(قطب الدین) تا اورنگ زیب هیچ پادشاهی نبود که در امورات کشور داری چون اولیاقت بهم رساند و شاهی که مانند او اجراآت مملکتی را دقیقانه کنترول کند نگذشته است (۱) بدا یونی مورخ مشهور اسلامی افتخار دارد که در عهد چنین شاهنشاهی عادل تولد یافته (۲) .

اعلیحضرت موصوف علاوه بر دیگر فضائل که مختصراً ذکر شد طبع شعر هم داشتند .

عهد سلطنت شیر شاه افغان بهترین عهدیست که تاریخ هندوستان بیاددارد خلاصه تحریر و توصیف عصرسعادت حصر آن شهریار عادل و بزرگوار نه چنانست که امثال ما بتواند در قلم آرد . اینست که بهمین قدر اکتفاء گردید .

---

(۱) و (۲) شارتر کمبرج هستری آف اندیا صفحهٔ ۳۳٤ و ۳۳٥ .

فصل سیزدهم

اعلیحضرت سلیم شاه سور

(۹۵۲ هـ)

بعد از آنکه اعلیحضرت شیر شاه سوری داعی اجل را لبیک گفته بسرای دیگر شتافت از شهزادگان هیچ کس حاضر نبود. عادل خان شهزادهٔ بزرگ وولیعهد امپراطور در قلعه (رنتهنور) وجلال خان شهزادهٔ رومی در قصبهٔ (ریون) که از توابع ولایت پتنه است بودند. جلال خان که نزدیک بود بعد از وقوف بر فوت پدر، خویش را در ظرف چند روز رسانیده بکمک عیسی خان حجاب وجمعی از امرای نامدار دربار شیرشاهی بتاریخ نوزدهم ربیع الاول (۱) سال ۹۵۲ هجری در پای قلعهٔ کالنجر سریر آرای امپراطوری هند گردید و خطاب اسلام‌شاه یا سلیم شاه را اختیار نمود. سلیم شاه عریضهٔ متضمن بندگی وفرمان برداری ببرادر بزرگ خویش عادلخان نوشته توضیح کرد که:

"چون شما دور بودید من برای جلوگیری از انقلاب وتسکین فتنه وفساد فعلاً پادشاهی را قبول کردم اما خدمتگار صادق ومطیع اوامر برادر خود میباشم."

بعد از آن سلیم شاه متوجه آگره شد. چون بنواحی (گور) رسید خواصخان که حاکم آن مقام بود ازوی استقبال کرده جشنی بپا راست وسر از نو سلیم‌شاه را بر تخت سلطنت هند جلوس داد.

سلیم‌شاه بمقتضای وقت عریضهٔ بعادلخان نوشت واظهار بندگی کرد ودرباب آمدن او

---

(۱) طبقات اکبری این تاریخ را پانزده ربیع الاول می نویسد صفحهٔ ۲۳۳

اشاره نمود. عادلخان مکتوب چند بامرای دربارسلیم‌شاه مانند قطب‌خان نائب عیسی‌خان نیازی، خواصخان وجلال‌خان جلوانی نوشته ازایشان درباب آمدن خود رأی طلبید. بعدازآن مکتوبی به برادرخودسلیم‌شاه نوشت وخواهش کرد که هرچهار نفرفوق‌الذکررابوی بفرستدتادرراه‌اورامشایعت نمایند. سلیم‌شاه‌خواهش برادرخودرا پذیرفت وآنهارا فرستاد. ایشان رفته عادلخانرا تسلی داده به آمدن راضی‌ساختند وباتفاق هم‌متوجه سلیم‌شاه شدند. سلیم‌شاه‌برادرخودرادرشکارگاه فتح پور (١) ملاقات نمود. آثارمحبت برادری از طرفین بظهور رپیوست وباتفاق هم‌عودت نموده متوجه آگره‌شدند. چون داخل آگره گردیدند سلیم‌شاه‌بابرادر مراتب مهربانی ولطف‌را بجاآورده گفت: «من درغیاب شما جمعیت افغانهارا نگذاشتم متفرق گردند اینك همه‌را بشما تقدیم مینمایم» ودست عادلخانرا گرفته برتخت نشانید. عادلخان که مردتن‌پرور بود ومیدانست که‌ادارهٔ سلطنت ازدستش پوره نیست برخاست ودست برادررا گرفته به تخت نشانده اول‌خود سلام کرده سپس‌تهنیت وتبریك گفت. امرا هریك لوازم نثارو ایثاربتقدیم رسانیدند وبجا ومقام‌خود قرار یافتند.

قطعهٔ تاریخ جلوس اورا چنین بسته اند:

سلطان سلیم شاه بافر وشکوه　　کزعدلش ظلم درعدم محبوس است

بنشست بتخت وزرهٔ انصافش　　درملکش ظلم زآمدن مایوس است

تاریخ‌جلوس سعداوازسرهوش　　سامان جلوس میمنت مانوس است

٥ + ٩٤٨ = ٩٥٣ (٢).

بعدازچندی سلیم‌شاه برادر خود عادلخانرا حسب خواهش خودش

---

(١) فتحپور که‌در دوازده کروهی آگره است سابقاً سیکری نامداشت

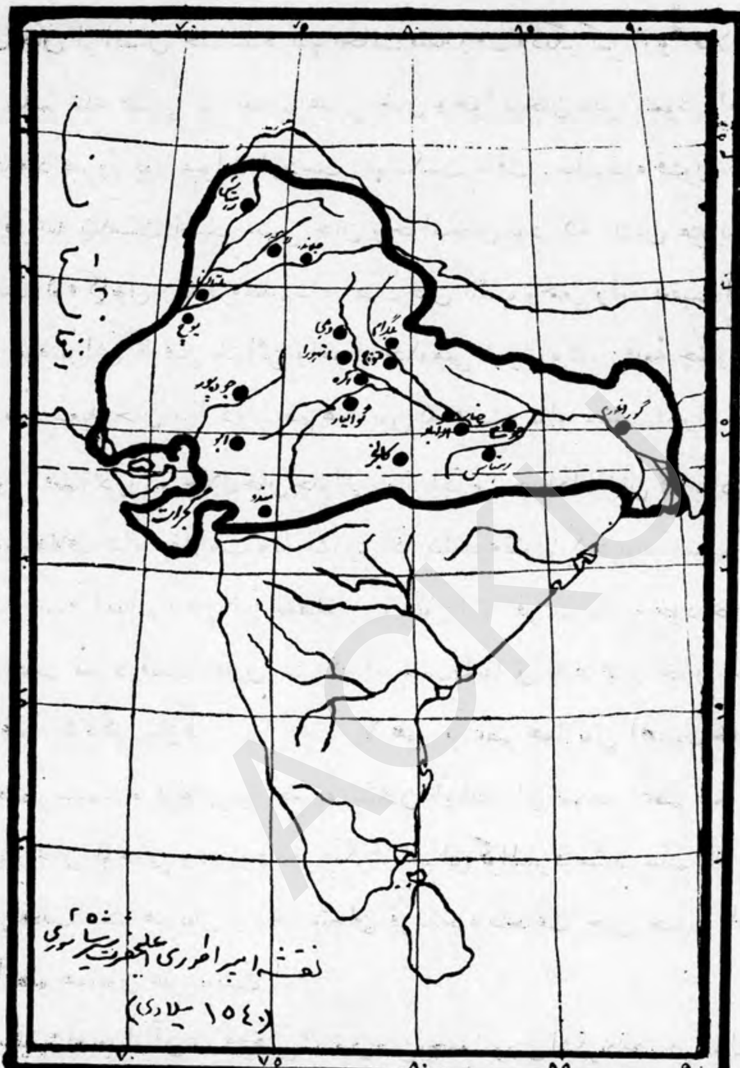
(٢) صفحهٔ ٢٦٢ واقعات دارالحکومت دهلی‌جلداول.

نوت: این فرق ٩٥٢ نیزبراساس همان تاریخ فوت شیرشاه است که‌پیشترمرقوم شد

رخصت داده دوباره بمقامی که بود مقرر نموده عیسی خان وخواصخانرا باو همراه نمود. ولی بعداز دوماه غازی محلی خان (۱) که ازمحرمان و مقربان سلیم شاه بود ازطرف وی برای حبس عادلخان مقرر گردید. عادلخان برین مسئله اطلاع حاصل کرده نزد خواصخان که در (میوات) بود رفت واو را بر مسئله آگاه کرد. خواصخان خیلی برآشفت وغازی محلیخانرا اسیر نموده لوای مخالفت برافراشت وبا امرای سلیم شاه مکتوبهای مخفیانه نوشته ایشان رابا خود متفق ساخت وبالشکر خویش متوجه آگره شد. قطب خان نائب وعیسی خان نیازی که ازاسلام شاه رنجیده بودند عادل خانرا درآمدن ترغیب نمودند. قرار برین گرفت که عادل خان درشب بآگره وارد شود تاامرای که باوی متفق اند بدون هراس بااوملحق شوند. قرار همین بود؛ اماعادلخان وخواصخان بمقام سیکری در ابتدای شب معهود برای ملاقات شیخ سلیم که درآن عصر شیخ با اقتداری بود رفت، وهمه شب را درآنجا بماند ووعدهٔ که بامرا داده بود خلاف شد. این بود که عادلخان وخواصخان باعسکرخود بوقت چاشت درنواحی آگره رسیدند. سلیم شاه برقضیه اطلاع یافته خیلی مضطرب گردید. قطب خان وفتح خان شاه راتسلی داده گفتند علاج اینواقعه را ما بگردن میگریم. سلیم شاه دردل بست که امرا را ازخود دور کرده خود متوجه قلعه چنارشده خزائن سلطنتی راازآنجا دستیاب نموده عسکری ترتیب داده بجنگ عادلخان آید. اما عیسی خان حجاب شاه راازین خیال منصرف کرده تسلی داد. سلیم شاه قوت قلب گرفته آمادگی جنگ نمود وبمیدان برآمد. محاربه شدیدی رو یداد. آخرالامر سلیم شاه غالب، وعادلخان وهمدستانش خواصخان و عیسی خان نیازی هزیمت خورده بطرف میوات رفتند.

---

(۱) غازی محلدار هم نوشته‌اند صفحهٔ ۲۳٤ طبقات اکبری.



نقشه امپراطوری اعلیحضرت شیرشاه سوری

(۱۵۴۰ میلادی)

عادل خان از ایشان جداشده تنهابجانب پتنه رفت ودیگر کس ازو اطلاع ندا رد .

سلیم شاه قشونی در تعقیب عیسی خان وخوا صخان مقرر نمود . اما این قشون درحدود فیروز پور میوات ازدست آنهاشکست یافت . سلیم شاه قشون دیگر فرستاد این مرتبه شکست نصیب عیسی خان وخواصخان بود که ایشان هز یمت خو رده بجانب کوه کمایون رفتند وسلیم شاه قطب خان نائب وجمعی رابه تعقیب آنها گما شت . سلیم شاه برای گرفتن خزائن واموال حکومتی شیرشاه که در قلعهٔ چنار بود رهسپار گردید . سعید خان برا در اعظم هما یون که همیشه بااو میبود ازراه فرار نموده بلاهور رفت. درراه جلال خان جلوانی وبرادرش خداداد خان که بعادل خان متفق بوده برخلاف شاه مقاومت وپا فشاری دا شتند مقتول گردیدند . سلیم شا ه بچنار رسیده تمام اموال وخزائن سلطنتی را بگوالیار فر ستاد . وخود جانب آ گر ه مراجعت نمود قطب خا ن نیز که از سبب اتفا ق با عا د ل خا ن خا ئف بو د ازدامنهٔ کوه کما یون فر ار کرده د رلا هور بااعظم هما یون (هیبت خان نیاز ی) پیوست. سلیم شاه فرمانی را جع بفرستادن اواصدار نمود . اعظم هما یون او را باشهباز خان لوحانی ودوازده نفر دیگر از امرای گوالیار فرستاد. سلیم شاه فرمان های دیگر بطلب اعظم همایون و شجا عتخان فرستاد وشجاعت خان حسب الحکم حاضر شدواعظم همایون عذرنوشت .

سلیم شاه بعدازآن عازم دهلی شده فرمان بجمع آوری لشکر داد . دراندك مدت لشکر عظیمی گردآوردند. سلیم شاه باسپاه خود بطرف لاهور حرکت نمود، اعظم همایون وخواص خان که متفقاً برخلاف سلیم شاه علم بغادت برافراشته بودند بمقا بله ومقاتله شتافتند طرفین درمقام انباله مقا بل وهردو درآنجا فرودآمدند سلیم شاه عسکر خویش راحکم احضارداده مستعد جنگ گردانید .

شبی که فردای آن جنگ بود اعظم همایون و خواص خان در خصوص تقرر پادشاه کشمکش داشتند. خواص خان را عقیده این بود که عادلخان پادشاه شود اما نیازی ها قبول نمیکردند قیل و قال بالا رفت و آخر الامر خواص خان آزرده گردید. فردا صبح که آتش کارزار مشتعل شد خواص خان از جنگ کناره گرفت و اعظم همایون تنها ماند سلیم شاه غالب و نیازیها مغلوب شدند و بجانب قلعه رینکوت که قریب رو هاست عزیمت نمودند . سعید خان برادر اعظم همایون با ده کس از همراهان که مسلح بودند و کسی آنهارا نمی شناخت به بهانهٔ مبارکباد میخواست خود را بشاه رسانیده و کار او را تمام کند ولی خوش بختانه فیلبانی او را شناخته نیزه بر او حواله کرد و او هم که اسرار خود را فاش دید از میان فوج بدر رفت (۱) سلیم شاه ایشانرا تا رهتاس خورد تعقیب نموده و خواجه اویس شیروانی را باسپاه بسیار بر نیازیها گماشت و خود با گره برگشته از آنجا عازم گوالیار شد .

درسال ۹۵٤ هجری که دو سال از سلطنت سلیم شاه گذشته بود واقعهٔ دیگری رخ داد . روزی شجاعت خان نزد پادشاه میرفت شخصی که شجاعت خان دست او را بنا بر احکام شریعت قطع کرده بود در کمین وی نشسته بیکبار برجست و او را زخمی نمود و خود بدر رفت. شجاعتخان قضیه را از طرف سلیم شاه دانسته از گوالیار گریخته بمالوه شتافت . سلیم شاه بعد از وقوف بر آن او را تعقیب نمود . شجاعتخان در جنگل بانسواره درآمده ملازمت شاه گجرات را اختیار نمود . سلیم شاه عیسی خانرا با (۲۰٫۰۰۰) عسکر دراجین گذاشته خود بمرکز سلطنت برگشت

خواجه اویس شیراونی که از طرف سلیم شاه به تعقیب اعظم همایون مقرر شده بود در نواحی رنکوت از وشکست یافت (۹۵٤ هـ) اعظم همایون او را تعقیب

---

(۱) صفحهٔ ۲۳۵ وصفحهٔ ۲۳٦ طبقات اکبری.

نموده تا سر هند آمد. سلیم شاه که برین امر اطلاع یافت قشون دیگری بسر کوبی اعظم همایون فرستاد و اعظم همایون باز گشته بر نکوت رفت. قشون سلیم شاه چون با اعظم همایون نزدیك شد او بمقابله شتافت اما از بد بختی او که شکست یافت نیازیها در کوهستان کشمیر گریختند سلیم شاه باسپاه خون آشام خویش جانب پنجاب رخ نموده دو سال با ککهران واعظم همایون مشغول زدو خورد بود. اعظم همایون آخر شکست فاحش خورده وچون درخود دیگر تاب مقابله ندید در کوهستان کشمیر در آمد. حکام کشمیر از ملاحظهٔ سلیم شاه بااوجنگیدند. اعظم همایون، سعید خان وشهباز خان درین جنگ مقتول شدند. سلیم شاه بآگره مراجعت کرده بعد از چندی بدهلی آمده قلعه (سلیم گره) رادر برابر قلعه (دین پناه) بنا نمود. (۱)

درینوقت سلیم شاه خبر شد که همایون امپراطور سابق بغرض استرداد هند بسند عسکر کشیده. سلیم شاه فوراً از دهلی بمقابل او برآمد وبسرعت برق خود را به لکنهور سانید. همایون از استماع این خبر باز گشت وسلیم شاه جانب گوالیار که پایتخت امپراطوری او بود عودت نمود. بعد از چندی بطرف پنجاب متوجه شده قلعه (مانکوت) را آباد کرد. در سال ۹۵۹ هجری خواص خان که از وی آزرده گردیده بود در «سنبل» از دست حاکم آنجا (تاج خان کرانی) مقتول گردید. جسدش رامردمان اواز آنجا بدهلی آورده دفن کردند. بعد از آنکه سر تاسر در مملکت امنیت قایم شد دوباره جانب گوالیار آمد. بعد از مدتی که همه امور مملکت داری راتنظیم وترتیب نمود دنبلی دربدن وی برآمده کم کم

---

(۱) در سنهٔ ۹٤۰ هجری همایون بر کنار رود خانهٔ جون شهری اساس نهاده دین پناه نام گذاشت (صفحه ۲٤۱ جلد اول واقعات دارالحکومت دهلی.)

زخم شد. حکمای هند از علاج آن عاجز ماندند آخرلا مردرا ثر این پیش آمد خطرناك اعلیحضرت سلیم شاه بعداز هشت سال ونه ماه و هفت روز امپراطوری در گذشت. مورخهٔ ۲۶ شهر ذیحجه سنهٔ ۹۶۰ هجری (۱۵۵۲ع) اما ناگفته نماند که در تاریخ فوت سلیم شاه نیز متفق نیستند چنانچه واقعات دارالحکومت دهلی مولفهٔ بشیر احمد خان دهلوی در پاورقی خود چنین ثبت کرده:

در اکبرنامه مرقوم است که او بتاریخ ۲۲ ذیقعده سنهٔ ۹۶۰ فوت شد. مدت حکومت او ۸ سال و دوماه و هشت یوم بوده.

ودر تاریخ فرشته مرقوم است که او در اوائل سنهٔ ۹۶۰ هجری وفات یافت مدت سلطنت او نه سال بود.

درمرات جهان نما مرقوم است که اوبتاریخ دوم ذیقعده سنهٔ ۹۶۰ بواسطهٔ دنبلی که دریکی از اعضای سفلی اوبهم رسیده بود رخت هستی بربست.

وبجای دیگرنوشته دیدم که بتاریخ ۲۵ جمادی الاول سنهٔ ۹۶۱ از شدت وجع دنبلی درگذشت، تاریخ وفات «سلیم شاه» بگوالیار مرد
۹۶۰

استو تاریخ دیگراینست:

سلطان سلیم شاه که از حسن عافیت　　آرام زیر سایه عرش خدای یافت
بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان　　هاتف بزد نواکه «بجنات جای یافت»
۹۶۱ (۱)

چون درهمین سال محمود شاه گجراتی وبرهان نظام الملك بحری نیز وفات یافتند بنابرآن درتاریخ آن سال رازوال خسروان نام نهادند وقطعه تاریخی

(۱) صفحهٔ ۲۶۲ و ۲۶۳ جلد اول

آنرا مولانا غلام علی والد مورخ فرشته چنین بسته:

سه خسرو را زوال آمد بیك سال — که هنداز عدل شان دارالان ما بود
یکی محمودشاهنشاه گجرات (١) — که همچون دولت خود نوجوان بود
دویم اسلام شه سلطان دهلی — که در هندوستان صاحب قران بود
سوم آمد نظام الملك بحری (٢) — که در ملك دکن خسرو نشان بود
زمن تاریخ فوت این سه خسرو — چومی‌پرسی زوال‌خسروان بود (٣)

٩٦١

یکی از وقایع مهم دور سلیم‌شاه ظهور یك‌مذهب جدید است‌شیخ الای نام‌مردی خروج کرده خطابهٔ چند کرد که در اثر آن مردم زیاد گمراه وبدورش جمع شده اسباب فتنه در پنجاب تولید گردید. شاه فوراً برای جلو گیری شورش و ممانعت از ظهور همچومذاهب اقدامات فوری نموده،وشیخ را که اسباب این شورش انگیزی بود، گرفته کشت.بعد از مرگ شیخ مذهبش نیز معدوم گردید و معقبین آن اندك اندك از میان رفت (٤)

---

(١) سلطانمحمود شاه‌گجراتی‌پسر لطیف خان‌ابن سلطان‌مظفرشاه است‌در ٩٣٢ هجری تولد و در سن یازده سالگی بعد از فوت سلطان بهادر گجراتی در ٩٤٣ به سلطنت رسید وبهترین عصر شاهان گجرات عصر اوست. بعداز حکومت ١٨ سال ودوماه در ١٣ ربیع الاول سنهٔ ٩٦١ ازدست برهان نام غلامی شهید شد. نعش اورا درخطیرهٔ سلطان محمود بیکره‌که درپائین گنبد شیخ احمد کتهو واقعست بخاك‌سپردند صفحهٔ ٢٤٤ و اقعات دهلی جلد اول.

(٢) نظام شاه بحری این سلطان احمد نظام شاه بحری والی احمد نگر دکن است صفحه ٢٤٥ واقعات دهلی جلد اول وتاریخ کثیره مولفهٔ سید شریف راقم نسخهٔ قلمی موزیم.

(٣) تاریخ خورشیدجهان صفحه ١١٩و١٢٠ طبع لاهور ٢٤٦ واقعات دهلی.

(٤) صفحه٦٨ امپراطوری مغلیه.

سلیم شاه عمرانات مملکت مخصوصاً از پدر را خیلی خوب نگاه میداشت برسرك مشهور شیرشاهی که از نیلاب تابنگال میرفت و در هردو کروه یك کاروان سرای داشت در بین هردو کاروان سرای پدر منزلگاه دیگر تعمیر نموده برروش پدر اسپها ی پوسته، موذن وامام وطباخ خانهٔ مفصل گماشت . و چنانچه اشاره شدسلیم گره آبادکردهٔ اوست (١٥٤٦ ع) ومقبره ومسجد عیسی خان در ١٥٤٧ ع آباد نمود . کهاری باولی نیز د ر سال اول جلوس وی در شاهجهان آباد بنا ودرسال ٩٥٨ هجری باتمام رسید . و نیز قلعهٔ رهتاس که شیرشاه بنا نموده بود با هتمام او انجام یافت . اعلیحضرت سلیم شاه بعلما و فضلا بیشتر اخلاص و عقیده داشت واز ایشان خیلی عزت وحرمت مینمود .

فصل چهاردهم

دور انحطاط ـ خاتمهٔ سوریها

بعد از وفات اعلیحضرت سلیم شاه امرای دولت و ارکان سلطنت پسر دوازه ساله اش فیروز خان سور را بشهنشاهی انتخاب نمودند و در قلعهٔ گوالیار تاج سلطنت برسر او گذاشتند؛ تاریخ جلوس وی را درین قطعه بسته اند:

چون شهٔ فیروز خان باشکوه * کش غلامی در ربود اجلال ها
یافت تخت سلطنت جای پدر * کرد زیر چتر استقلال ها
۹۶۱
سال تاریخش چنین کردم رقم * باد شاهی یافت زو اقبال ها
۱۶۹ (۱)

امامدت سلطنت این امپراطور خورد سال افغان بیش از سه روز طول نکشید. چه، مبارز خان سور پسر نظام خان برادرزادهٔ اعلیحضرت شیر شاه که پسر عم و برادر زن سلیم شاه بود بعداز مکرو فریب به بهانهٔ ملاقات و تهنیت بخانهٔ خواهر شتافت و خواست خواهرزادهٔ بیگناه خود را بقتل برساند. خواهرش دراول به تحکم و سپس بعجز و الحاح درآمد که مگر پسرش را نکشد اما عجز و الحاح خواهر در دل سنگ مبارز خان کارگر نیامد. این بود که مومی الیه در حضور مادرش بضرب شمشیر پسر معصوم او را از زندگانی محروم ساخت وخود اعلان پادشاهی نموده اول سلطان محمد (عادل) و پسان (عدلی) خطاب گرفت. وتاریخ این قتل اینست:

شهٔ دولت افروز فیروز خان * که میکرد ملك ستم راخراب
زسیل اجل ناگهان شد روان * به بنیاد معمورهٔ عمرش آب
چنین گفت سال وفاتش خرد * جوان مرگ شد شاه بیجاچو آب (۲)

---

(۱) و (۲) صحفه ۲٦٤ واقعات دارالحکومت دهلی جلد اول.

اماچون این شخص عیاش و تن پرور بودنمی توانست تمام‌مهمات کشوری را اداره نماید لهذ ایکنفر بقال‌هندوی میواتی (همیوی) نام که بحسب اتفاق درردیف مامورین سلطنتی داخل شده‌بود صاحب اختیار کلی ساخته‌وخود دردامن‌وسیع‌عیش‌وعشرت غلطید . بنابرآن ملوك‌الطوایفی‌شروع گردیده‌درهرطرف آتش ناامنی واغتشاش مشتعل گردید . ابراهیم‌خان سور که‌خواهرعدلی‌زن او بودبنابرمخالفت‌عدلی‌از اورنجیده ‌از چنار بجانب پدر خودغازی خان که‌حکومت‌هندوان‌داشت‌شتافت .عدلی‌عیسی خان نیازی راعقبش فرستاد .جنگ بزرگی درمقام کالپی واقع گردیدوعیسی خان‌شکست یافت. ابراهیم خان که قوت زیادی یافته بود بدهلی آمده خود را پادشاه خوانده خطبه وسکه بنام خود جاری ساخت وابراهیم شاه شد .قطعهٔ تاریخ جلوس وی چنین است :

گشت چون تخت منور زتن ابراهیم رفت بردوست‌دلاسا و به‌دشمن‌توبیخ
سال تاریخ جلوسش زخرد می جستم «رونق کالبد سلطنت» آمد تاریخ

۹۶۲

ابراهیم شاه بسوی آگره‌شتافته اکثر ولایات رادر تصرف آوردبعداز چندی ابراهیم‌خان امرای عدلی راباخود متفق ساخته لوای مخالفت برافراشت . عدلی که بمقابلهٔ او رفته بود برگشت وبچنار مراجعت کرد .

درینوقت حاکم پنجاب احمدخان سور برادر زادهٔ شیرشاه (۱) که خواهر دیگر عدلی درعقدنکاح او بود (۲) تاتار خان کاسی ، نصیب خان و نصیب خان را که‌از امرای کبار دربارسلیم شاه بودند باخودمتحد کرده بر خلاف عدلی‌لوای سلطنت بلند نموده خطاب سلطان سکندر گرفت‌وبرسر ابراهیم‌شاه رفت . جنگ

---

(۱) بعضی پسرعم‌شیرشاه خوانده اند (مولف)

(۲) در بعضی کتب دیده شده است که احمد خان سور داماد شیرشاه هم بوده چنانچه جامع‌التواریخ صفحهٔ (۲٤٦)

در ده کروهی آگره واقع شده بغلبهٔ سکندر خاتمه یافت وابراهیم شاه مغلوب ومنکوب شد. سکندرشاه ازآگره بدهلی آمده آنحدود را بتصرف درآورد درینموقع خبرآمدن همایون بازانتشار یافت که از کابل عزیمت هندنموده تا حدود لاهور بتصرف درآورده است (۱) سلطان سکندر بالشکربسیار متوجه لاهورشد. اما همایون قشون سلطان سکندر را بمقام سرهند (۲) منهزم نموده آگره ودهلی رامتصرف شد جولائی ۱۵۵۵ ع (۳) ابراهیم‌شاه سوری بازسپاهی ترتیب کرده بجانب کالپی‌درحرکت آمد. عدلی ازاینموقع استفاده کرده عسکرخود را در زیر ریاست وزیر خویش همیوی بطرف دهلی فرستاد. وزیرعدلی چون بد هلی رسید اول دفع ابراهیم شاه رالازم شمرده بمقابل اومسارعت کرد. ابراهیم‌شاه شکست یافته‌وبه(بیانه) رفت وزیر عدلی اورا تعاقب نموده‌درقلعهٔ بیانه‌متحصن ساخت. محمدخان سور که‌حکومت بنگال داشت نیز چون دیگران درسرش‌هوای سروری زد وقشون زیادی گرد آورده متوجه تسخیرجونپور شد. عدلی بعدازوقوف برین خبروزیرخورا طلب کرد. همیوی‌محاصره را گذاشته‌خدمت‌عدلی‌شتافت. ابراهیم‌شاه اورا دنبال کرد اما باز شکست خورد. بعد از چندی جانب‌بنگاله رفت‌واخیراً از دست سلیمان کررانی بقتل رسید. همیوی وزیر وسر افسرعدلی بعداز فتح برابراهیم شاه باتفاق عدلی‌بمقابلهٔ محمدخان کوریه عزیمت نمود. در موضع (چپترکته) جنگ مدهشی رویداد محمدخان‌سوردرنتیجه مقتول وعدلی غالب آمد وغنائم فراوان بدست آورد وباستعداد تمام جانب چنار رهسپارشد.

---

(۱) همایون‌درنومبر ۱۵۵٤ با ۱۵ هزارعسکر بدون‌مقاومت تالاهور گرفت(شارترکمبرج)صفحهٔ ۳۳۷

(۲) صفحه٤٦ تاریخ مختصر هند تالیف دانیل‌لازاروس (D. Lazarus) طبع ۲۱ مدراس

(۳) اکبر برسکندر سور بمقام‌سرهند در ۲۲ جون ۱۵۵۵ غالب‌شد (شارترکمبرج)

درا ینوقت همایون طوری که گفتیم آگره و دهلی را بتصرف آورده شوکتی بهم رسانیده بود. عدلی برای تخلیص آگره و دهلی بذل مساعی نمود وسالار عسکر خود همیوی را بمقابل قشون همایون فرستاد. دراین اثنا همایون بادشه از بام افتاد (۱)



اعلیحضرت سلیم شاه سور امپراطور هند

وعسکر عدلی در کمال سختی دشمن را مغلوب نموده آگره ودهلی را مسترد نمود ، ۹۶۳ هجری . همیوی مدتی در دهلی بسر برد . یك سال بعد بیرم ترکمان که

(۱) اکثر تاریخها می نویسند که افتادن از زینهٔ قصر سبب وفات همایون گردید وحتی سمث در تاریخ هند مولفهٔ خود می نویسد که همایون درجنوری ۱۵۵۶ع بواسطهٔ افتادن از زینهٔ کتبخانه خویش

(بقیه در صفحهٔ ۸۰)

صاحب منصب زبردستی بود بنام پادشاه صغیر مغل جلال الدین محمد اکبر پسر همایون حمله شدیدی بدهلی برد. درین هجوم سپه سالار عدلی مجروح و اسیر گردید وپایتخت هندوستان دفعهٔ دیگر بدست مغلها افتاد سپه سالار عدلی کشته و تاج وتخت امپراطوری هند افغانها را وداع گفت ـ (۲)

اطلاع مرگ همیوی برای عدلی که درماورای آب گنگ مشغول سرکوبی رقبای داخله بود رسیدوهم درینوقت پسرمحمدخان کوریه که خضرخان نام داشت و بعدازمرگ پدرخودرا سلطان بها درلقب داده بود بانتقام خون پدر باجمعیت زیادی بر عدلی تاخت.

محاربهٔ شدیدی روی داد. عدلی کشته شد وبهادرخان باغنائم زیاد مراجعت نمود مدت سلطنت عدلی در تفرقه سه سال بود.

بعدازمرگ عدلی سلطنت درخانوادهٔ سور خاتمه یافت. تا چندی بعدازمرگ عدلی ملوك الطوائفی درمملکت جریان داشت. درانتهاباز گشت شانزده سال بعد همایون وجانفشانیهای او در استرداد سلطنت توانست زمام امپراطوری هند را بدست پسرخوردسال خویش اکبر داده (۳) سلطنت ازدست داده راباز بخانوادهٔ مغل تکیه بدهد.

بقیهٔ صفحهٔ گذشته

در گذشت صفحهٔ ۱۰۸ ونیز انسایکلو پیدیای اسلام جلد ۲ صفحهٔ ۳۳٤ خبر مرگ همایون را بواسطهٔ افتادن اززینه کتب خانه گفته روزآنراهم ۲۷ جنوری ۱۵۵٦ع قید کرده است: ومولف کتاب امپراطوری مغلیه درصفحه (۷۰) وفات همایون رادر ۲٤ جنوری ۱۵۵٦م نوشته وشارترکمبرج گوید که در ۲٤ جنوری همایون افتاد وسه روز بعد وفات کرد صفحه ۳۲۷ـ اماتاریخ خورشید جهان واقعهٔ فوت همایون را قدری مفصلتر مینگارد: همایون پادشاه بربالای بام کتب خانه برآمده بنشست ودروقت فرودآمدن موذن اذان گفت واوبواسطهٔ تعظیم خود را جمع کرده بمرتبهٔ دوم نشست. بوقت برخاستن تکیه برعصا نموده خواست برخیزد. اتفاقاً عصا لغزید وپادشاه ازنردبان جدا شده بزمین افتاد (بقیه بصفحهٔ آینده)

فصل پانزدهم

آرامگاه سوریها در ساسرام [۱]

پروفیسر هراس بعد از آنکه معلومات مجملی در خصوص چگونگی خانوادهٔ سوری داده و تاوفات اعلیحضرت شهنشاه سور تحریر خود را دامنه میدهد چنین می نویسد : ابنیه وعماراتی را که این شهنشاه اولوالعزم در دهلی و دیگر حصص

بقیهٔ صفحه گذشته

وبیهوش شد اطباء هرچند کوشیدند فایده نکرد چار روز بعد حیات راپدرود گفت (صفحه ۱۲۳) ودر دهلی نو به کنار دریای جون مدفون گشت ومولانا قاسم کاهی قطعهٔ در تاریخ فوت او نوشته که مادهٔ تاریخ این مصرع است « همایون پادشه از بام او فتاد » مدت حکومتش بار اول نه سال و هشت ماه
۹۶۲
و دفعهٔ ثانی هفت ماه وچند روز و عمرش ۴۹ سال وچار ماه و هشت روز بود .مدفن همایون دومیل بطرف جنوب شهر دهلی وقوع دارد این مقبره از سنگ سرخ ساخته شده است که آنرا با سنگهای سفید تزئین نموده اند و گنبد مقبره از سنگ مرمر است باغ مفصلی هم دارد در وسط آن دریاچهٔ سنگی ساخته اند که همیشه مملو از آب است (صفحه ۱۴۵ جام جم هندوستان مولفهٔ میرزا سید علیخان وقار الملك وصفحه ۱۱۳ فهرست مقامات هند) خلاصه مقبرهٔ همایون یکی از یادگارهای نفیس مغلها درجوار دهلی است وهمین جاست که آخرین شاه مغلها موسوم به بهادرشاه در سنه ۱۸۵۷م بدست میجار هودسن اسیر گشت (ج ۱۱ ص ۱۸۵۷ انسایکلوپیدیای بریطانیکا) . (۲) وتاریخ این فتح درین دوبیت جمع است: منشی خرد طالع میمون طلبید انشای سخن ز طبع موزون طلبید ـ تحریر چو کرد فتح هندوستانرا ❀ تاریخ ز شمیر همایون طلبید
۹۶۲

(۳) تاریخ جلوس ویرا عزیزی درین قطعه نوشته :
از خطبه شاه رفعت منبر شد ❀ وز سکهٔ عدل کارها چون زر شد ـ بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ـ ۲ ربیع الثانی ۹۶۳ هجری مطابق ٤ فروری ۱۵۵۶ عیسوی
۹۶۳

(۱) مقاله در تحت عنوان فوق در شماره نهم سال چهارم مجلهٔ ادبی کابل طبع گردیده است. این مقاله بقلم جناب دکتور « هنری هراس » پروفیسر عتیقه شناسی بمبئی وراجع بآرامگاه

(بقیه در صفحه ۸۲)

امپراطوری خود بناو تعمیر کرده بود ثابت مینماید که در امور معماری نیز ذوق سرشار واستعداد بزرگی که صرف اکبر وشاه جهان رامیتوان همپایهٔ آن شمرد داشته است وآنگاه دربین عموم عمارات که ازوی بیادگار مانده بزرگ ترین وقشنگ ترین آنهابی شبهه همان بقعهٔ خود شهنشاه است که در ساسرام بنا یافته .

مقبرهٔ شهنشاه مذکور (شیر شاه سور) که چند ذرع از مقبرهٔ پدرش دورتر بنایافته است در بادی النظر یك مثال ونمونهٔ قدری بزرگتر مقبرهٔ اخیر الذکر مشاهده می شود (*) اما چون دقت شود معلوم میگرددکه نه تنها

بقیه صفحه گذشته

ـ سوریها معلومات قیمتداری است. نگارنده اثنائیکه مشغول گرفتن یادداشت ها در خصوص شرح حال اعلیحضرت شیرشاه بود مقالهٔ مذکور را امداد خوبی یافته اقتباس آنرا در نظر داشت، این است که در آخر کتاب درتحت همان عنوان قسمت های که راجع بآرامگاه سوریها بود درینجا ثبت کرده از باقی مقاله که گویا ذکراجمالی خانوادهٔ سورباشد صرف نظر نموده بحث را خاتمه میدهد .

(*) ساختمان دوعمارت عظیم الشانی که بحکم حسن سور پدر شیرشاه درساسرام اعمار گردیده بود یکی عبارت ازقصری بود مخصوص رهایش مذکور ودیگر مقبرهٔ از برای مدفن او تابعد مردن برای ابددرزیر گنبد خاموش مذکور خواب آرامی داشته باشد . ساختمان این مقبره عینا بطرز وسبك همان مقبره هائیکه دردهلی دراثنای حکمرانی سلاطین خانوادهٔ سیدولودی اعمار یافته مطابق میباشد. ولی بیمورد نیست درینجا متذکر شویم که بهترین وقشنگ ترین نمونه های این طرز معماری همان معماریهای خیرپوراست که بعدها مسما به پتهان گردیده اطاق مثمن وهشت ضلعی مقبرهٔ متذکره که وسعت وبزرگی متناسبی داشته و مدفن گفته میشود بابرندهٔ محاط شده است که هریکی از اضلاع هشت گانهٔ آن سه سه دانه رواق نوك تیزی داشته میباشد وعلاوهً بالای هریك از گوشه های که زاویه های هشت گانه اطاق مذکور را تشیکل میدهد یك یك محل چبوتره مانند دیگری بنایافته که گنبدیهای هریك از آنها به شش شش عدد پایه محکم شده است . معلوم میشود که تعمیر آنها اغلباً از برای مختفی داشتن شگاف های روزنه های گنبد مقبرهٔ مذکور صورت گرفته اماچبوتره های مذکور نسبت بهچبوتره های خیرپور پست تر میباشد (اقتباس از همان مقاله)

لواحق آن بل خود مقبره هم فی حدذاته خیلی ها نسبت بمقبرهٔ مو خر الذکر بهتر و مکملتر میباشد. بنای با احتشام مقبرهٔ مذکور بریك جزیرهٔ که درمرکز یك دریاچهٔ مصنوعی مربعی کائن و تقریباً باندازهٔ جسامت خود بنا از سطح دریا بالا بر آمده است ساخته شده ، دریاچه یا حوض مذکور که یکهزار فت مربع وسعت آن می شود بواسطهٔ مجاورت یك دریای که قنالی (صوف) از آن بحوض مذکور کشیده شده است با آب مملو میگردد ، ارتفاع جزیره که مقبرهٔ موصوف بر آن بنا یافته (۳۰) فت و وسعت آن (۳۰۰) فت مربع بوده و بهر یك از زوایای چارگانهٔ آن یك یك بنای چبوتره مانند دیگری که با گنبدی های قشنگ پوشیده و بادیوار خود جزیره تهداب آن یکجا میباشد ساخته شده است .مقبرهٔ مذکور کاملا (طوریکه درپاورقی تذکار یافت) بامقبره میان حسن سور (پدر شهنشاه مذکور) شبیه و مانند میباشد چنانچه فرق و امتیاز بین آنها فقط همینقدر است که سطح برنده یا ایوان مسقف را که بگردا گرد اطاق بزرگ مخصوص مدفن مقبرهٔ اول الذکر کشیده شده است بوضع برنده و ایوان سربازی درآورده اند که برعلاوه کنارهٔ برندهٔ مذکور را بصورت لژهای سربازی نشان میدهد . درهر یك از زوایای آن هم چبوتره های گنبدی داری ساخته شده میباشد در حالیکه سطح بابام برندهٔ ماحول مقبرهٔ اخیرالذکر فاقد اینهمه مزایا بوده و فقط دارای گنبدی های پست پستی است که به تقسیم هریك از رواقهای برندهٔ مذکور پوشانده میباشد ودر واقع همین مزایا ست که بقعهٔ شیرشاه را بنظر هاجذاب و با شکوه جلوه میدهد . دو عدد (گالری) یا ایوانهای سربازی که گردا گرد بنای باعظمت مذکور را فرا گرفته که بلندی اولین آنها بعینهٔ همان ارتفاع دیوار اساسی عمارت و دومین آن نسبتاً قدری پست میباشد بزیبائی و دلربائی عمارت مذکور که گنبد بزرگ بقعه باقشنگی فوق العاده

خوددروسط آنها و بمثابهٔ محور ومرکز سائر گنبدیهای کوچك کوچك چبوتره های متذکره قرار گرفته خیلی ها افزوده است لهذا گفته میتوانیم که در آن هنکام تمام عمارت باخشتهای کاشی ملون وبراق پوشیده ومتحلی شده بود چنانچه امروز فقط بقایاوآثار آن در گنبد ودیوار های مذکور بمشاهده میرسد : عظمت و تلالوی این بقعهٔ شریفه باانعکاس بهت آور آن درآب های ساکن وآرام دریاچه بیش از آنچه عجالتاً بنظر میآید ویادرحیز تخمین باشد زائرین وناظرین خود را واله و حیران منظرهٔ قشنگ وبا شکوه خودمینمود .

قطرکامل بنا (۱۳۵) وقطراطاق مخصوص مدفن آن (۹۲) فت میآید. بلندی عمارت مذکور از صحن تاذروهٔ گنبد (۱۰۱) فت واما وقتی ارتفاع آنرا از سطح آب پیمایش کنیم ۱۵۰ فت می شود قطر گنبد این عمارت (۷۱) فت است در حالیکه قطر تاج محل (۵۸) فت میبا شد در ۱۸۸۲م درین بقعهٔ پرعظمت ترمیماتی از طرف حکومت هم بعمل آمد چه یکی از بهترین طرزها وقشنگ ترین عمارات هندوستان بشمارمیرود. جنرال سرالکذاندر کننگهام(۱) که بیمورد نخواهد بود اگرپدرعتیقه شناسی هندوستانش بخوانیم موافقت وتمایلش را تا درجهٔ راجع به بهتری این عمارت نسبت به بنای مشهور تاج محل ظاهر ساخته بود ، اما من نسبت باینکه این بنا رااز بقعهٔ مشهور ومعروف آفاق زوجه و ملکهٔ شاه جهان ترجیح وامتیاز بدهم هیچ تشویش و تذبذبی ندارم . درین شک نیست که مواد ومصالح تاج محل بهتر واعلی تر میبا شد ، امامقبرهٔ شیرشاه بسیار بزرگتر ودرمحکمی وصلابت خیلی هابهتر ازمقبرهٔ اول الذکرمیباشد . ممکنست تاج محل منظرفریبی های داشته مالک خطوط ونقوش بدیع وظاهرساده و طبیعی باشد ،

---

(۱) General Sir Alexandar Cnningham

اما مقبرهٔ شیر شاه بنا ظر یك نوع هیبت وعظمت مخصوصی را الهام والقا کرده وعلاوةً احساسات اکرام واحترام فوق العاده را نسبت بخود دردل ها تولید وتحریك مینماید. تاج محل تماماً مظهر احساسات نرم ورقیق وقشنگی زنانه میباشد؛ اما مقبرهٔ شیر شاه یك نمونهٔ مجسم و زندهٔ مردانگی را با نظارجلوه میدهد. تاجمحل را می شاید یك تالار وسالون خوش آینده و یا قصر سلطنتی مطنطنی گفت. اما مقبرهٔ شیر شاه بتمام معنی یك مقبرهٔ، محل عزاو مرگ بوده و باینصورة قشنگی ودلچسپی مخصوصی را توانسته است کسب نماید. مختصراً گفته میتوانیم که مقبرهٔ شیرشاه باعظمت شان وبزرگی محسوس و مجسم خودش تمام آن صفات وامتیازات را که دریك مقبره می بایست جستجونمود، مالك ودارا میباشد.

اسلام شاه پسر و جانشین شیر شاه نیز بتاسیس و تعمیر بقعهٔ برای خود (تقریباً بفاصلهٔ یکصد ذرع دورتر از مقبرهٔ پدر) مبادرت ورزیده ولی علی الرغم آنکه همسرپدر برای آن امتیازات که اوداشت نبوده جاه طلبی های آن از پدرش بیشتر محسوس می شود. چه، از نقشهٔ که برای تعمیر مقبرهٔ خودش طرح نموده بود آرزوها وهوس های جاه طلبانه اش بوضاحت عیان شده میتواند. چنانچه دریاچهٔ که بغرض احاطه نمودن مقبرهٔ خودش حفر نموده دومرتبه نسبت بدریاچهٔ مقبرهٔ شیرشاه بزرگ ترمیباشد همچنان مرتبهٔ که میخواسته روی آن تعمیر دیوارهاو رواقهای مقبرهٔ مذکور رااز روی نقشه معینی بکار ببندد از خیلی هابزرگ تراز مقبرهٔ شیرشاه معلوم می شود، امااafسوس! . . . . که عمر کوتاه حکمرانی هفت سالهٔ (۱) او

(۱) چون جلوس اعلیحضرت سلیم شاه در سنهٔ (۹۵۲) ووفاتش در (۹۶۰) است باینحساب هشت سال می شود وبگفته بعضی که سال وفات اورا (۹۶۱) میدانند نه سال می شود. چنانچه تاریخ فرشته نه سال میگوید واگرجلوس وی را بقول بعضی (۹۵۳) ووفاتش را (۹۶۰) بدانیم هفت سال درست میآید. اما بکثرت قول مورخین اگرسال جلوس را (۹۵۲) وفوت را (۹۶۰) بگیریم همان هشت سال و چندماه وچندروز صحیح می برآید.



ساسرام ؛ بقعهٔ ناتمام اسلام شاه سور

متضمن آن حوادث و وقایع که در دورهٔ حکمرانی پدر شرح میداد نبوده و بنا بر آن اجازه نداده بود که این نقشهٔ جاه طلبانهٔ خودش رابپایهٔ تکمیل رساند. لهذا جسد مذکور امروز در وسط آن بقعهٔ ناتمامی خوابیده است که بطور عمومی فقط طیور وغزالان بآن زیارت نموده وند رتاً سیاحی نیز باطاق مذکور که قبهٔ نیلگون آسمان سقف و گنبدآن قرار گرفته وارد می شود.

هرآنوقتیکه بحکم شغل و وظیفه گذرم در بنگال ویا صوبه های شرقی اتفاق بیفتد هرآئینه بادور نمودن قدری راه هم اگر باشد سری بسامرام زده مراتب اخلاص واحترام خودم را به بطل بزرگ و رجل نامدار آن بقعهٔ مبارك تقدیم و سری بآستانهٔ آن خواهم سائید. هر آنگاهیکه سعادت زیارت آن شهر برایم حاصل گردد با لطبع وپیش از همه سر راست بمحضر آن دریاچهٔ که آبهای درخشنده ومتلالوی آن گرو از بلور وبر یلیان برده وآخرین مسکن ومنزل این دنیائی شیرشاه رادر آغوش شفقت وسینهٔ وفادفینهٔ خود جاداده حضور بهم خواهم رساند. در ینجا لازمست متذکر شویم که در سابق هر شخص که میخواست بزیارت قبر این شهنشاه بزرگ نایل شود مجبور بوده قایقی گرفته وبذریعهٔ آن دریاچه راعبور و بمقبره داخل شود ولی امروز یك خیابان مشجری نیز در عرض دریاچهٔ مذکور تمدید و تابدهن دروازهٔ (مشرف) مقبره کشیده شده وصول بمحضر آن بزرگوار راسهل وآسان نموده و آنگاه درزیر بقعهٔ باوقار وپرشکوه مذکور دروسط آن اطاق امید بخشی در تحت یك قبر کم ارتفاع وبی نام همان آدم بزرگ خوابیده که طاقت وتسلط مغلی را در هندوستان درهم شکسته ودر روان افسرده وخمول قبائل افغانی هندوستان روح فعالیت و سر زندگی دمیده وعلاوةً چنان تطور محسوس وکامیابانه در طرز اداره و اصولات جهانبانی بوجود آورده که اخلاف وجانشینان وی ناچار برای همیشه آن اصولات را محترمانه تعقیب وتاسی

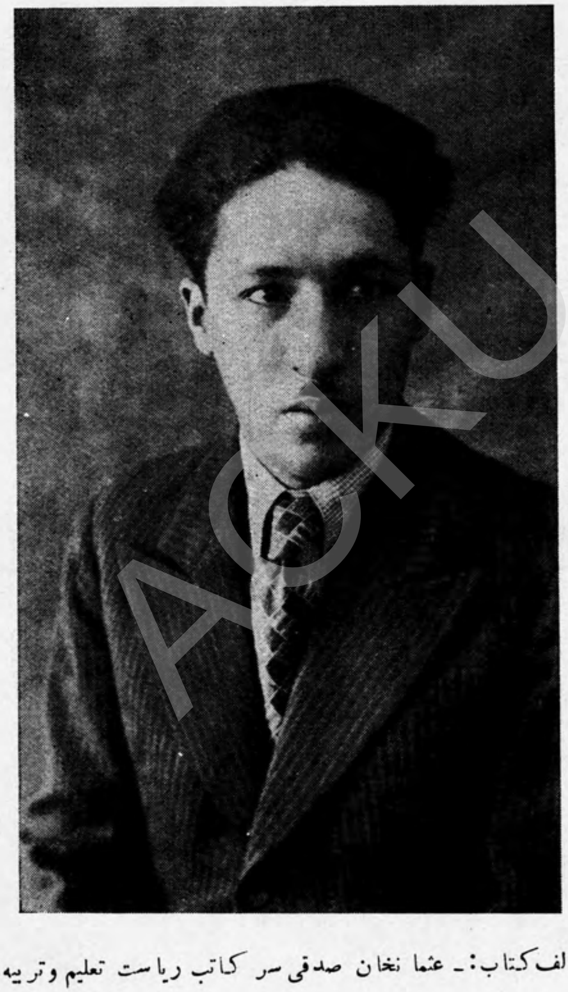
کرده و تالحظهٔ آخرین نگذارند تغیری درارکان و اساسات آن تورید گردد. نسیم سرد و خنکی که از ورای جدارهای سنگی حتی در گرم ترین مواسم و ایام داخل آن بقعه ساکن و خموش می‌شود بی اختیار انسانرا مجبور مینماید تا در کشف غوامض ورموز آن غوطه خوار دریای تفکر و مراقبه بگردد. قبهٔ رفیع و شامخ آن خواطر و تذکرات صخرهای جسیم و باجلال آن کوه های پرشکوه و باعظمت را بیاد میدهد که انسان فقط درعبور نمودن از هندوکش و کوه بابا نظیر آنرا دیده می تواند.

بالاخره گفته می توانیم که شیرشاه حکمران جلیل الشان هند باستراحت و امنیت تامی دور از مملکت خودش افغانستان درینجا بخواب رفته و جهت مسکن ابدی خود بقعهٔ بی بدل کوه مانندی بمرکز یك دریاچهٔ مصنوعی درمیدانهای بهار ساخته است. نسیم خوشگوار وهوای روح بخش وخنک افغانستان را سیاح وزائر میتوانند درین جزیرهٔ شهرسارام استشمام نماید.

****

دکتور هراس مقاله خودرا درینجا قطع میکند ،من هم برروح پاك و همت عالی آن شهریار بزرگ افغان دعائی از روی اخلاص خوانده نامه‌رادر همین جامی بندم.

« انتهی »



مولف کتاب :ـ عثمانخان صدقی سر کاتب ریاست تعلیم وتربیه

اعتذار و تمنا

قارئین محترم قبل ازمطالعهٔ کتاب بغلطنامهٔ ذیل دیده متن کتاب را اصلاح کنند و بعد ازان بمطالعه گرایند باوجود آن اگر بعضی نقاط وحروف ریخته بنظرشان برسد باسباق وسیاق دریافت صحیح آنرا خواهند کرد .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۲	ستر	مستر
۳	۱ (پاورقی)	تاریخ عتیقه	تاریخ وعتیقه
»	۲ (»)	مثل	مغل
٤	۱۰	باا و	باو
»	۱ (پاورقی)	میر علی سیر	میر علی شیر
۷	٤ (»)	دادن	داده
۸	٥ (»)	الپایر	امپایر
»	» (»)	نو سته	نو شته
۹	۱۰	جندلاس	جند برلاس
۱۰	۲	مخوصی	مخصوصی
»	۷	خلیفه	میر خلیفه
۱۳	اخیر (پاورقی)	انگیس	انگلیس
۲۳	۹ (پاورقی)	Staulaylouepoole	StanleyLane-Poole
»	۱۱ (پاورقی)	آکسفورد	طبع آکسفورد
»	۱۳ (»)	بابرشاه	بربابرشاه
»	۱٤ (»)	جونپور	چتار
۲٥	۱۲	بران دست یافت	بران میتوان دست یافت
۲٦	۱۲	این	درین
۲۸	اخیر	که برمن	که بامن
۲۹	٦	فردنشاند	فرونشاند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰	۶	انور	الور
»	۱۵	حدور	حدود
۳۱	۱۳	تعاقب نموده رفت. همایون	تعاقب نموده رفت. هنوز همایون در لاهور نیاسوده که شیر خان رسید. از ینر و
۳۲	٤	موج موج زن	مواج
»	اخیر	پذیرفت	نپذیرفت
۳۳	۳	۹٤۲ هجری	۹٤۹
»	۲(پاورقی)	C.s.	Csi
»	» »	آکسفورد	طبع آکسفورد
۳٤	۱	بنستن	نه بستن
»	۸	خطررا	خطه را
»	۱۸	نوصد	نهصد
»	۲۰	دادی	داوی
۳	۱۰(پاورقی)	کتاب دارالحکومت	کتاب واقعات دارالحکومت
۳۶	۶	فتنه انگیز وطوطه	فتنه انگیزی وتوطئه
»	۱۵	راغالبا	را که غالبا
۳۶	۳	۹٤۲ هجری	۹٤۹ هجری
۳۹	۲	تلصیق	تنسیق
٤۱	۱۵	قراولان پیش	پیش قراولان
٤۲	۸	برخواست	برخاست
٤۸	٤	طوطه ها	توطئه ها
»	۵	نمی خواست	میخواست
۵۱	۱	چتیاوگوتیا	چیتا و گوپتا
»	۳	بخشید	نبخشید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۳	۵	قلعهٔ هند	قلعه های هند
۵۵	۱۰	اعلیحضرت موصوف	وفات اعلیحضرت موصوف
۵۸	۱۵	شود	شود (۲)
٦۰	٤	چه	چاه
»	۱(پاورقی)	صفحهٔ ٦۵	صفحهٔ ٦۰
٦۱	۳	اینست	امنیت
٦۲	۳	منظر	منتظر
»	٦	بعداز	بعذر
٦٤	۱۲	خانه واده	خانواده
»	۱۳	»	»
»	»	پنجاب	پنچات
»	۱٤	»	»
۷۲	۱(پاورقی)	چون	جون
۷٦	۸	۱٦۹	۹٦۱
۷۷	۱۷	نصیب خان	هیبت خان